



تمامی حقوق برای مؤسسه حکمت نوین اسلامی محفوظ است.

akhosropanah@yahoo.com
khosropanah.ir
mhekmat.ir

فلسفه معرفت

در آمد

چیستی فلسفه های مضاف:

فلسفه مضاف، مشترک لفظی میان فلسفه علوم و فلسفه حقایق است. فلسفه علوم، دانش فرانگانه توصیفی - تحلیلی رشته علمی است مانند فلسفه معرفت دینی، فلسفه علوم تجربی، فلسفه علوم اجتماعی و .. و فلسفه حقایق، دانش درونگانه توصیفی - عقلانی پدیده‌های حقیقی و اعتباری است. مانند فلسفه دین، فلسفه نفس، فلسفه سیاسی و فلسفه معرفت توضیح مطلب این است که فلسفه‌های مضاف با دو وضعیت ظاهر گشته‌اند فلسفه در وضعیت نخست، به پدیده‌ها و حقایق ذهنی و خارجی، حقیقی و اعتباری و در وضعیت دوم، به دانش‌ها و علوم نظام‌مند اضافه می‌گردد. فلسفه مضاف به پدیده‌ها و حقایق از سنخ دانش درجه اول است که با نگرش فیلسوفانه به تحلیل عقلی موضوع معین یعنی واقعیت خارجی یا ذهنی می‌پردازد. مانند فلسفه حیات، فلسفه زبان، فلسفه ذهن، فلسفه نفس، فلسفه معرفت، فلسفه دین، فلسفه نبوت و

فلسفه اسلامی به ویژه گرایش حکمت مشاء و حکمت متعالیه، با بیان احکام و عوارض موجود بما هو موجود تنها به پاره‌ای از فلسفه‌های مضاف به پدیده‌ها و حقایق مانند فلسفه هستی، فلسفه معرفت، فلسفه نفس و فلسفه دین پرداخته است. نفس، واقعیتی خارجی و معرفت، واقعیتی ذهنی است. البته عناوین فلسفه معرفت، بیشترهستی شناسانه است هرچند به صورت پراکنده به مباحث معرفت شناختی نیز پرداخته شده است. فلسفه مضاف به دانش‌ها، از سنخ معرفت درجه دوم است یعنی دانشی سیستمی و نظام‌مند که به توصیف تاریخی و تحلیل عقلانی و فرانگانه دانش مضاف الیه می‌پردازد.

به عبارت دیگر، فلسفه‌های مضاف به علوم با نگاه بیرونی به دانش‌های نظام‌مند و رشته‌های علمی پرداخته و احکام و عوارض آنها را بیان می‌کنند. و نسبت به صدق و کذب گزاره‌های دانش مضاف الیه هیچگونه داورى نخواهد داشت.

تعریف فلسفه معرفت

وقتی سخن از فلسفه‌ی معرفت به میان می‌آید، منظور هستی‌شناسی معرفت و فلسفه‌ی معرفت است. دانش معرفت‌شناسی یا نظریه‌ی المعرفة، شناخت‌شناسی، تئوری شناخت و اپیستمولوژی، با تعبیرات گوناگون تعریف شده است از جمله: علم شناخت ابزار تفکر، شاخه‌ای از فلسفه که ماهیت، حدود، پیشرفت‌ها و مبانی معرفت را بررسی می‌کند و قابلیت اعتماد به ادعاهای معرفتی را می‌سنجد. علمی که درباره شناخت‌های انسان و ارزشیابی انواع آن و تعیین ملاک صحت و خطای آنها بحث می‌کند. به عبارت دیگر نظریه شناخت، دانش موجه سازی باور است.

تعریف دقیق معرفت‌شناسی عبارت است از: دانشی که از احکام و عوارض علم از آن جهت که وجودی است حکایتگر، بحث می‌کند، به عبارت روشن‌تر، این دانش ناظر به جنبه کاشفیت و حکایتگری معرفت است و پیرامون شناخت‌ها و معارف آدمی و گستره و ارزش آنها سخن می‌گوید.

هستی‌شناسی معرفت عبارت است از شاخه‌ای از معرفت که به پرسش‌های پیرامون وجود و ماهیت معرفت می‌پردازد اما معرفت به معنای مطلق آگاهی که به علم حضوری و حصولی تقسیم می‌گردد. به عبارت دیگر، علم و معرفت علاوه بر حیثیت حکایتگری، از حیثیت وجود و ماهیت نیز برخوردار است، که این جنبه معرفت (حیثیت وجودی) موضوع و مورد نظر معرفت‌شناسی نیست؛ بلکه علم‌شناسی فلسفی متعهد این بحث است، بنابراین مسایلی از قبیل: مجرد یا مادی بودن علم، جوهر یا عرض بودن علم، اتحاد علم و عالم و معلوم و... در هستی‌شناسی علم (علم‌شناسی فلسفی) بررسی می‌شود.

موضوع فلسفه معرفت

موضوع فلسفه معرفت، معرفت است و بحث اصلی این دانش درباره علم یا معرفت است. البته معرفت دو حیثیت (وجودی و حکایتگری) دارد و در این علم، از حیثیت حکایتگری علم از نفس الامر و از حیث وجودی آن بحث می‌شود. به طور خلاصه، موضوع این علم روشن‌ترین مفهوم یعنی علم و معرفت اما با حیثیت‌های پیشگفته است.

هدف فلسفه معرفت

معرفت چیست؟ آیا تحصیل معرفت ممکن است؟ شرایط آن کدام است؟ آیا معرفت یقینی و مطابق واقع وجود دارد؟ آیا می‌توان به آن دست یافت؟ قلمرو معرفت بشر تا کجا است؟ با چه معیاری می‌توان معرفت صحیح را از ناصحیح تمییز داد؟ آیا وجود ذهنی واقیت دارد؟ آیا وجود ذهنی همان معرفت است؟ آیا معرفت از سنخ وجود است یا ماهیت؟ آیا مجرد است یا مادی؟ و آیا کیف است یا مقوله دیگر عرضی است؟ و...؛ این پرسش‌ها، مسائل عمده و مهم فلسفه معرفت است؛ هدف اصلی این دانش، نخست، ارائه راه‌هایی برای کسب معرفت یقینی و سپس بیان معیاری جهت اثبات (مطابق با واقع بودن) آن است؛ معرفت‌شناسی در پی شناسایی شناخت‌ها است. و همچنین شناخت دقیق وجود و ماهیت معرفت است. بنابراین، هدف این علم، یافتن پاسخ صحیح برای پرسش‌های پیشگفته است.

اهمیت فلسفه معرفت

فلسفه معرفت، راه یافتن پاسخ صحیح به پرسش‌های سرنوشت‌ساز را روشن ساخته و انسان را از ورطه پوچ انگاری و غفلت می‌رهاند. کنديك، فلسفه رابه «احساس بشري» و ملاصدرا آن را به «اکمال نفس انساني به وسيله شناخت حقايق موجود آنچنان که هستند و حکم به وجود آن حقايق به وسيله برهان» تعریف کرده‌اند؛ از همین دو تعریف می‌توان به اهمیت شناخت پی برد زیرا هر دو تعریف، فلسفه را به جهان‌شناسی به وسیله احساس و شناخت و نظم عقلي تعریف کرده‌اند.

از مباحث فلسفه قدیم آنچه بیشتر با دین (و نیز علم) ارتباط و بران تأثیر دارد، نخست، شناخت‌شناسی است که با ماهیت معرفت یا شناخت (روش‌های پژوهش، معیار حقیقت، نقش عالم و منزلت نظریه‌ها)

سروکار دارد و دیگر، متافیزیک است که به کلّی‌ترین مقولات برای درک و دریافت و تعبیر و تفسیر ماهیت حقیقت (زمان، علیّت، ذهن، قاعده و نظایر آن) می‌پردازد.

امروزه تمامی مباحث کلام جدید و فلسفه دین و مسایل جدید غرب مبتنی بر فلسفه معرفت است؛ تا بدانجا که می‌توان گفت تاریخ فلسفه غرب جدید در حقیقت، تاریخ معرفت‌شناسی و فلسفه معرفت غرب است. تأثیر فلسفه معرفت در مسایلی نظیر تجربه دینی، عقل و دین، کثرت‌گرایی دینی و... بسیار جدی است.

کارکردهای فلسفه معرفت

بیان کارکردها و ثمره‌های علمی، روانشناختی و عملی فلسفه معرفت، اهمیت این دانش را چند برابر نشان می‌دهد:

۱- کارکرد علمی و معرفتی

در جهان امروز مکاتب بسیاری درباره انسان و هدف، غایت، حیات و ممات و... او سخن می‌گویند اما همه در پرسش‌ها مشترک، اما در پاسخ دادن، مختلف‌اند. ریشه این اختلاف‌ها در جهان‌بینی و در نهایت در تک‌معرفة آنها است. هر نوع تفکر در مکاتب مختلف به پشتوانه رویکردها، رهیافت‌ها و دیدگاه‌ها در فلسفه معرفت صورت می‌گیرد و هیچ فرضیه‌ای بدون پیش فرض‌های معرفت‌شناسانه شکل نمی‌گیرد. فلسفه معرفت، عامل یافتن معیار سنجش به صورت ضابطه‌مند است؛ چه در علوم فلسفی و کلامی و چه در علوم تجربی و طبیعی.

از زمانی که شبهات هیوم پدیدار شد و فیزیک نیوتنی بانفی اصل علیّت، متزلزل شد و کانت با ارائه تئوری جدید شناخت و ذهن‌شناسی نوین و طرح مقولات دوازده‌گانه و مفاهیم پیشین، دوباره آن را استحکام بخشید، تأثیر فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی بر علوم تجربی آشکارتر شد. در حال حاضر دونوع دین‌پژوهی انحرافی وجود دارد؛ یکی مقلدانه، متعصبانه و اندیشه غیرقابل نقد و نفوذ و دیگری دین‌پژوهی سنت‌سنج که هراندیشه‌ای را به جرم قدیمی بودن نادرست می‌پندارد؛ علیّت این انحراف‌ها فقدان دقت در مباحث فلسفه معرفت است؛ امروزه موضوع نسبیت اخلاق و فرهنگ در اثر بی‌توجهی به مبانی فلسفه معرفت مطرح می‌گردد.

فلسفه معرفت ریشه، مبنا و اساس فلسفه دین است. این اصل با دو نکته ذیل روشن می‌شود:

۱- یکی از مباحث راهگشا در معرفت‌شناسی، امکان معرفت است. شکاکان، به عدم امکان معرفت اعتقاد داشته‌اند و اگر مسئله معرفت در اولین گام، شکاکیت را رد نکند، هیچ زمینه‌ای برای مباحث دین‌شناسانه باقی نمی‌ماند.

۲- در معرفت‌شناسی، اقامه دلیل جایگاهی ویژه دارد. در این علم به این مطلب می‌پردازند که اصلاً دلیل چیست؟ توجیه باور چگونه است؟ دلیلیت دلیل به چیست؟ آیا دلیل نفسی است یا نسبی؟ آیا دلیل برای همگان دلیل است یا برای گروهی خاص؟ روشن است که پیش از پاسخ به پرسش‌های یادشده از عهده اقامه دلیل برای دعاوی اصلی دین بر نخواهیم آمد. ماهیت ایمان و رابطه آن با معرفت، تعریف دین، ماهیت و ملاک‌های انواع تعریف صدق انحصاری دین، حقیقت باور... در معرفت‌شناسی روشن می‌شوند.

باتکیه بر نظام کامل معرفت‌شناسی و با بهره‌وری از مبانی محکم و منطقی، می‌توان پاسخ پرسش‌ها و راه حل مناسب مسایل مختلف و اشکالات مکاتب مختلف را یافته و باتکیه بر معیار صحیح معرفت، اندیشه صحیح و کارگشا را برگزید.

۲- کارکرد روان‌شناختی

علت بسیاری از تحیرها، شکاکیت‌ها و نسبی‌گرایی‌ها... که معضل روان‌شناختی انسان‌ها است، نبود یا ضعف فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی است. تاوقتی که شك، گذرگاه رسیدن به یقین باشد، فرد در تشخیص‌های خود شك نخواهد بود؛ اما اگر این شك محل استقرار و منزلگاه باشد، علاوه بر مشکلات علمی، ناراحتی‌های روحی و روانی و گاه ناهنجاری‌های روانی بروز می‌یابند؛ افرادی مثل آلبرکامو، کافکا یا صادق هدایت و فروغ فرخزاد، در اثر تحیر و نقص معرفتی دچار مشکل روانی شده و تا انتحار پیش رفتند. پس با داشتن بنیه صحیح معرفتی، راه حل مسایل و مشکلات به دست می‌آید و با تشخیص مشکل معرفتی دیگران راه صحیح انتخاب و شرایط حرکت در مسیر صحیح معرفت مهیا می‌شود.

۳- کارکرد عملی

رفتارهای مشکل آفرین و معضلات اجتماعی انسان‌ها، معلول ضعف یا انحراف در معرفت آنها است. ضاعف معرفت در فرد، پیامدهای سوء اجتماعی را در پی خواهد داشت. کسی که معرفت را (مطلقاً) نسبی بداند، لزوماً به نسبت اخلاق گرفتار خواهد آمد. حتی نوع آثار تکنولوژی و بهره‌وری از صنایع در بسیاری مواردی در گرو دیدگاه‌های فلسفه معرفت است.

با تحصیل معرفت صحیح توسط فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی، به عمل صحیح و نتیجه بخش و نفع عملی خواهیم رسید. گرچه عمل نتیجه بخش به صورت موجه کلیه بر شناخت صحیح دلالت ندارد؛ اما همیشه از شناخت صحیح می‌توان به نتیجه سود بخش دست یافت.

فرضیه تبدل انواع داروین که ره آورد فلسفه معرفت او بود، با رشد افسار گسیخته‌اش، ایده نژاد برتر و برتری نژادی را ایجاد کرد که نتیجه آن پیدایش اخلاق داروینیستی و در نهایت وقوع جنگ جهانی دوم بود.

اما در قبال این، پیشرفت‌های بسیاری که در عرصه علوم طبیعی و تجربی و برخی شاخه‌های علوم انسانی رخ نموده، حاصل توجه و دقت در انتخاب روش صحیح در کسب آن معرفت‌ها بوده و هر قدر روشن بینی معرفتی آدمی بیشتر بوده، پیشرفت و ترقی علوم نیز بیشتر جلوه کرده است.

فلسفه معرفت اسلامی

با توجه به این که فلسفه معرفت، دانشی برون دینی است؛ آیا افزودن پسوند اسلامی بر فلسفه معرفت، موجه و معقول است، به ویژه این که، معرفت‌شناسی، دانشی عقلی و با روش استدلالی و حضوری پیرامون وجود و ماهیت معرفت و حکایتگری و معیار صدق و کذب معرفت سخن می‌گویند چگونگی می‌توان پسوند اسلامی را بر فلسفه معرفت افزود؟

پاسخ اشکال پیشگفته این است که اگر فلسفه معرفت به گونه ای بحث کند که از وجود و ماهیت و امکان و ارزش معرفت بحث کند؛ و نظام خاصی از معرفت‌شناسی، ارائه نماید، که با اسلام سازگار و هماهنگ باشد و معرفت به معنای تصدیق صادق مدلل را ممکن بداند و شکاکیت و نسبی‌گرایی را نقد کند و برای کشف معرفت صحیح از سقیم، معیاری ارائه نماید، در آن صورت، همانند مدعیات معرفت‌شناختی اسلام و متون دینی اسلام سخن گفته است؛ زیرا اسلام نیز با شکاکیت و نسبی‌گرایی مخالف بوده و واقع‌گرا و دارای معیار تشخیص معرفت صحیح است بنابراین، فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی سوفسطائیان و کانت و پوزیتیویست‌ها را نمی‌توان اسلامی دانست؛ ثانیاً آموزه‌های اسلام و آیات و روایات می‌توانند برای نظام فلسفه معرفت، مسئله‌سازی کنند، مثلاً وحی یا اشراق به عنوان ابزار یا منبع معرفت، مسایلی را به دانش معرفت‌شناسی ارائه می‌کنند و مسئله جدیدی را پدید می‌آورند.

فلسفه معرفت اسلامی در واقع يك روش صحیح و كاملاً اسلامی است که با وجود پیروی از وحی، نقش عقل بشری را نادیده نمی‌گیرد. ضمن این که تجلی بخش مقاصد، ارزش‌ها و اهداف وحی و در حقیقت

ارشاد و هدایت فرد و جامعه انسانی و سازندگی و تمدن است. معرفت‌شناسی اسلامی در حقیقت توانایی و دستاوردهای علمی و تمدن صحیح انسانی را (که بشر آن را نسل به نسل اندوخته) متجلی می‌سازد و پس از پالایش و محک زدن با ارزش‌ها، اهداف و مبانی اسلامی، آن را به جامعه عرضه می‌دارد.

فلسفه معرفت اسلامی در واقع معرفتی نقاد، روشن و زیر بنای معرفت صحیح است چراکه با نشأت گرفتن از ارزش‌های وحی و اهداف رسالت اسلام، با هر پدیده صحیح و ارزشمند فرهنگ انسانی و اندیشه علما و متفکران آن در طی اعصار و قرون در رابطه است.

فلسفه معرفت اسلامی نه تنها یک مجموعه از ارزش‌ها و ایده‌ها یا تراوش‌های اندیشه فردی یا میراث فرهنگی و تاریخ، بلکه راهی برای پرورش تفکر متدبک علمی یک مسلمان در تمام زمینه‌های علوم و معارف اجتماعی، انسانی، طبیعی و تجربی است.

بدین دلایل امروزه باید فلسفه معرفت اسلامی سرلوحه تمام اولویت‌های جامعه اسلامی باشد تا روش اندیشه اسلامی را دگرگون سازد و پیوند روش اندیشه اسلامی با متون صحیح اسلامی را تا حد قدرت و تسلط کامل بر عرصه‌های فکر، بارور سازد و میراث کهن فرهنگی را با استفاده از معارف غنی و حیاتی احیاء و بازسازی کند.

معرفت‌شناسی و علوم همگون

معرفت‌شناسی به عنوان بخش مهمی از فلسفه معرفت با دسته‌ای از علوم دیگر، رابطه نزدیکی دارد؛ اما تمایزهای مهمی نیز میان آنها برقرار است. ماهیت اهمیت و ضرورت این مسأله به تفاوت معرفت‌شناسی و علوم همگون می‌پردازیم؛ علمی از جمله: علم‌شناسی فلسفی، فلسفه‌های مضاف، روان‌شناسی معرفت، جامعه‌شناسی معرفت، منطق و...، علوم همگون با معرفت‌شناسی هستند؛ در اینجا به نسبت معرفت‌شناسی با سایر علوم هم خانواده آن پرداخته می‌شود.

معرفت‌شناسی و علم‌شناسی فلسفی

معرفت‌شناسی، معرفت‌های انسان را بررسی می‌کند و مسایلی همچون مطابقت علم با واقع، کاشفیت یا عدم کاشفیت ابزار معرفت از واقع، گستره و سعه‌ی نوری عقل در حکایتگری علم و... در این علم مطرح می‌شوند و به عبارت دیگر معرفت‌شناسی از معرفت انسان از آن حیث که حکایتگر است بحث می‌کند و معیار و ارزش معرفت را تعیین می‌کند. اما علم‌شناسی فلسفی که بخشی از فلسفه است، با اینکه شباهت زیادی با معرفت‌شناسی دارد، با این گونه مسایل سروکار دارد: آیا علم، امری وجودی است یا ماهوی؟ جوهر است یا عرض؟ با عالم و معلوم اتحاد دارد یا نه؟ در علم‌شناسی فلسفی یا هستی‌شناسی علم است که اصل وجود علم و تجرد و ثبات و دوام آن اثبات می‌گردد.

صدرالمتألهین درباره وجود علم می‌گوید:

«یشبه ان یكون العلم من الحقائق التي أتيتها عين ماهيتها و مثل تلك الحدود لا يمكن تحديدها»

ایشان، علم را به صورت‌های حاضر در ذهن از اشیاء تعریف کرده و علم هر وجودی را مجرد از ماده می‌داند. وی با کیفیت ذات اضافه دانستن علم مخالف و معتقد است علم امر سلبي نیست، زیرا ما با مراجعه به وجدان خود هنگام تعقل در امری، می‌یابیم که در نفس ما چیزی حاصل می‌شود نه این‌گونه چیزی زایل شود؛ ایشان همچنین نظریه صور منطبعه در نفس و اضافه بین عالم و معلوم را رد می‌کنند. وی نظر شیخ و اتباع رواقیین را تحلیل و اصلاح می‌کند و پس از ذکر اقسامی برای علم، قول حق در معنی علم را چنین بیان می‌کند: علم، امر سلبي نیست بلکه امری وجودی است؛ البته نه هر وجودی که وجود بالفعل نه بالقوه و نه هر وجود بالفعلی بلکه وجود بالفعل خالص غیرمشوب به عدم، که هر قدر خلوص

آن بالاتر باشد شدت علم بودنش بیشتر است. روشن است که ایشان در این جملات به جنبه هستی شناختی علم توجه و دقت دارند.

بنابراین در علم شناسی فلسفی از وجود پماهیت معرفت و در معرفت شناسی سخن از حیثیت حکایتگری آن است.

معرفت شناسی و فلسفه های مضاف

معرفت های بشری، تقسیمات گوناگونی دارد؛ از جمله: دسته ای از آنها معرفت های درجه اول و دسته دیگر، معرفت های درجه دوم اند؛ به یک مثال توجه کنید:

گزاره های گروه نخست: الف: خدا وجود دارد، یکتا، قادر و عالم است؛ ب: شتاب در حرکت اجسام با سرعت ثابت، صفر است.

گزاره های گروه دوم: الف: گزاره دینی - فلسفی (مانند خدا وجود دارد) با عقل اثبات می شود؛ ب: علام فیزیک در تأیید گزاره های خود و اثبات آنها نیازمند فکر و استدلال است ولی در کسب آنها فقط تجربی است. تمایز این دو گروه گزاره در چیست؟

در گزاره های گروه نخست یعنی مجموعه هایی از دانسته ها درباره خدا یا اجسام، در مورد حقایق عینی یا ذهنی و از احکام و عوارض آن حقایق بحث می شود؛ اما در گزاره های گروه دوم درباره دانش معینی سخن گفته اند، آدمی در گزاره های دسته دوم از بیرون به نظاره و داوری میان معارف درجه اول بشری نشسته است. معارف درجه دوم، علم به علم اند.

در معارف درجه دوم از احکام و عوارض معارف درجه اول بحث می شود و موضوع معارف درجه دوم معرفت های درجه اول است. فلسفه های مضاف (مانند فلسفه تعلیم و تربیت، فلسفه سیاست، فلسفه حقوق و...) از قبیل معارف درجه دوم هستند.

در حوزه دین، گاهی سخن از افعال مکلفین، قرآن، عقائد و... است که علوم فقه، تفسیر، کلام و... را تشکیل می دهند؛ این علوم همگی معارف درجه اول اند؛ و گاهی از این معارف با اشراف کلی و بیرونی سؤال می شود؛ مثل این که آیا معارف دینی، ثابت اند یا متغیر؟ مقدس اند یا فاقد تقدس؟ با دیگر علوم ارتباط دارند یا نه و... پاسخ های این نوع مسایل، فلسفه معارف دینی و معرفت شناسی دینی را تشکیل می دهند و از معارف درجه دوم شناخته می شوند.

شایان ذکر است که همیشه فلسفه های مضاف از معارف درجه دوم نیستند؛ مثلاً فلسفه تاریخ، فلسفه احکام و...، از معارف درجه اول هستند که در آنها از علل و عوامل تاریخی، علت جعل احکام و... بحث می شود. گزاره «تمام اصلاح گرایان در نهایت محافظه کار می شوند» گرچه درباره تاریخ است؛ لکن خود گزارشی از علم تاریخ نیست و یا حکمت حرمت شرب خمر، گرچه مربوط به احکام شرعی است اما از شرع گزارش نمی دهد. پس اینگونه قضایا نیز معارف درجه دوم محسوب نمی شوند.

بنابراین، با توجه به اینکه معارف درجه اول از واقعیت های عینی یا ذهنی بحث می کنند، در نتیجه معرفت شناسی همانند هستی شناسی معرفت از معارف درجه اول به شمار می آید. اگر علمی متشکل از گزاره هایی باشد که عهده دار بیان و اثبات اصول موضوعه یک علم، استخراج شیوه پژوهش مناسب آن علم و به عبارتی موضوع آن، علم مورد نظر باشد، معرفت درجه دوم بوده یا معرفت شناسی پسینی و فلسفه های مضاف نام دارد. در این قسم، معمولاً کلمه فلسفه بپسوند یا قیدی مثل علم فقه، علم کلام و... همراه است و مضاف الیه فلسفه قرار می گیرد.

فلسفه علم در مرتبه ای بالاتر از علم قرار داشته و به تحلیل روش ها و منطق تبیین علمی می پردازد؛ اما علم تنها به تبیین واقعیاتی که موضوع آن هستند بسنده می کند.

موضوع معرفت‌شناسی پیشینی و علم‌شناسی فلسفی، علم (به معنای مطلق آگاهی یعنی حضور صورت یا وجودشیء نزد عقل) است و غرض از معرفت‌شناسی در این مباحث، معرفت‌شناسی پیشینی است که ناظر به حیثیت تطابق با واقع و حکایت‌گری و کاشفیت علم است؛ اما فلسفه‌های مضاف مانند: فلسفه ریاضی، فلسفه جامعه‌شناسی و... معرفت‌شناسی پسینی بوده و موضوع آنها مضاف‌الیه آنها یعنی علوم و دانش‌های درجه اول است.

با توجه به این که مسئله استقراء در معرفت‌شناسی پیشینی و فلسفه علم بحث می‌شود؛ آیا این مسئله جزء معارف درجه اول قرار می‌گیرد یا جزو معارف درجه دوم؟

پاسخ این است که: این مسئله هم در معرفت‌شناسی پیشینی مطرح است و هم در معرفت‌شناسی پسینی؛ اگر سؤال مطلق طرح شود (آیا استقراء، روش یقین‌آوری برای علوم تجربی است یا نه؟)، این مسئله از مسائل معرفت‌شناسی پیشینی است؛ اما اگر همین پرسش درباره علم فیزیک، شیمی و... مطرح شود، آنگاه جزء معرفت‌شناسی پسینی و فلسفه علم خواهد بود. باید توجه داشت در معارف درجه اول از روش‌های عقلی، تجربی، نقلی و شهودی استفاده می‌شود؛ اما در معارف درجه دوم دنوع فرایند مطرح است؛ نخست فرایند گردآوری که در این فرایند ابتدا باید تاریخ علم شناسایی شود؛ در این زمینه از روش نقلی تاریخی بهره گرفته می‌شود و دیگری فرایند دآوری است که در این فرایند، از روش تحلیل - عقلی استفاده می‌شود.

معرفت‌شناسی و روان‌شناسی معرفت

گاهی معارف آدمی، متکی به دلیل منطقی، مدلل و قابل دفاع و اثبات است؛ تکیه‌گاه این نوع معرفت‌ها و رفتارها، دلیل است، اما گاه معارف انسان، غیر مدلل و منشآت گرفته از علّت یا عامل غیر منطقی است؛ اگر این علّت‌ها در درون و روان آدمی یافت شوند، در روان‌شناسی معرفت مورد بررسی قرار می‌گیرند. موضوع روان‌شناسی شناختی، فعالیت‌های ذهنی یا فکری انسان است.

به عبارت دیگر: موضوع این علم، فرایندهایی است که از طریق آن، انواع اطلاعات ورودی (درونداد) به مغز دچار دگرگونی‌ها، کاستی‌ها، افزایش یا بسط گردیده، ذخیره و بازیابی شده و مورد استفاده‌های مختلف قرار می‌گیرد. هدف این علم تدوین قواعد و کشف نظریات روشن درباره ساختارها و فرایندهای ذهنی است که به صورت ادراک، فهم، حافظه و یادگیری، یادآوری و کاربرد اطلاعات روی می‌دهند. این علم می‌خواهد ضمن رسیدن به هدف نهایی خود یعنی درک رفتارهای انسان، توصیفی روشن و جزئی از ادراک، معرفت، فهم و سایر فرایندهای شناختی ارائه کند. روشن است که نتیجه کاربردی این توصیفات پیش‌بینی و درک بهتر رفتار انسان است. عمر این علم به اندازه روان‌شناسی است؛ اما از نیمه دوم قرن بیستم ظهور و بروز مجدد و بیشتری یافت.

روان‌شناسی، ادراک را به عنوان یک امر وجودی می‌بیند و به صحت و سقم آن کار ندارد؛ اما معرفت‌شناسی در عین توجه به ادراک به عنوان یک احساس از منظری دیگر به تماشای ادراک نشسته است. کشف معیار تشخیص معرفت صحیح، دغدغه اصلی معرفت‌شناسی است. ارتباط میان معرفت‌شناسی و روان‌شناسی، از زمانی شروع شد که فرایند احساس، حافظه، تخیل و مفهوم، مورد توجه روان‌شناسان قرار گرفت.

معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی معرفت

چنان که گذشت رفتارها و معارف آدمی گاهی معلل و گاهی مدلل‌اند. گاهی منشأ معارف معلل، متأثر از عوامل اجتماعی است که این نوع معارف، در جامعه‌شناسی معرفت، پی‌جویی و شناسایی می‌شوند.

جامعه‌شناسی معرفت، نخست به ارتباط دانش با دیگر عوامل وجودی در جامعه یا فرهنگ می‌پردازد. یکی از اساسی‌ترین مثال‌های جامعه‌شناسان معرفت این بوده است که نشان دهند چگونه مجموعه‌های تخصصی اندیشه و معرفت، نظیر نظام‌های زیبایی‌شناختی، اخلاقی و فلسفی، عقائد مذهبی و اصول سیاسی، از زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی که در آن پرورده می‌شوند، متأثر می‌گردند. بنابراین، معرفت‌شناسی به دنبال کشف معیار برای معرفت‌های مدلل است و جامعه‌شناسی معرفت، دغدغه شناخت عوامل اجتماعی پیدایش معرفت را دارد.

معرفت‌شناسی و منطق

این دو علم مشترکات فراوانی باهم دارند. مسایل فراوانی هم در منطق و هم در معرفت‌شناسی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند؛ اما معرفت‌شناسی با منطق نه مترادف و نه جزء آن است. برای یافتن نسبت دقیق این دو دانش لازم است تعریف منطق و کاربرد آن را ملاحظه کنیم.

حکمای اسلامی، منطق را علمی آلی می‌دانند که وظیفه اصلی آن، تصحیح تفکر و روش اندیشه صحیح است. منطق، شناختن معناهایی است که از آن به انواع علوم مکتسب می‌رسیم و با دانستن آن می‌دانیم از هر معنی به کدام علم خواهیم رسید و نیز منطق، علم دانستن کیفیت تصرف در هر معنی بر وجه مؤدی به مطلوب است.

منطق، علمی است که در آن از اعراض ذاتیه تصورات و تصدیقات از حیث رساندن به مجهولات یا از اعراض ذاتیه معقولات ثانیه بحث می‌شود؛ منطق، قانون تشخیص فکر صحیح از فاسد است.

منطق، دانشی است که در آن روش‌های بیان ادله و قیاس و شروط مقدمات برهان و چگونگی ترکیب آنها و شروط حد صحیح و کیفیت ترتیب آنها بحث می‌شود. مضمون منطق، کیفیت انتقال از صورت‌های حاصل در ذهن به امور غائب از نفس است؛ اگر این انتقال با ترتیب صحیح انجام شود به مطلوب می‌رسیم. منطق، قانون صحیح فکر کردن است.

توضیح این که: هر فکری از دوساحت ماده و صورت تشکیل می‌یابد لگانه هر دو، محتاج معیاری برای مصونیت از خطا هستند. با تعریف‌های منطق روشن می‌شود که تأمین قوانین رسیدن به شکل و صورت صحیح و نحوه چینش، شرایط مقدمات و ... همه، بر عهده منطق صوری است. اما قوانین مربوط به ماده و جلوگیری از بروز خطا در ماده تفکرات، از معرفت‌شناسی به دست می‌آید.

تصمیم در این باره که یک فرایند ارائه دلیل، معتبر است یا نه، بحثی منطقی است؛ اما تحقیق درباره ماهیت، اعتبار و توجیه معرفت مربوط به معرفت‌شناسی است. ما در معرفت‌شناسی می‌گوییم: فرایند توجیه چیست و در منطق می‌گوییم: فرایند توجیه چگونه است و با چه شرایط و اصولی توجیه معتبر خواهد شد. در معرفت‌شناسی، همّت خود را مصروف نوع خاصی از استدلال نمی‌کنیم و از این که مثلاً استدلال قیاسی یا استقرایی باید واجد چه شرایط و قواعدی باشد، در معرفت‌شناسی بحث نمی‌شود. البته این واقعیت دارد که منطق سنتی مباحث بسیاری را شامل می‌شد که امروزه در معرفت‌شناسی از آنها بحث می‌شود؛ به طوری که بسیاری از مسایل منطق کلاسیک به معرفت‌شناسی معاصر منتقل شده است.

در گذشته، معرفت‌شناسی به صورت مستقل مطرح نبوده و مباحث آن در لابلاي کتب منطقی، فلسفی و کلامی ذکر شده بود؛ زیرا هر سه علم، نیازمند قواعد تأمین ماده صحیح در تفکر بودند. البته قواعد صورت در منطق مستقلاً مطرح شده بود و نیازی به ذکر آن در کتب فلسفی یا کلامی نبود. بنابراین اگر اکنون قصد اصطیاد مسایل علم معرفت‌شناسی از میراث گذشتگان را داشته باشیم، باید در منابع هر سه علم جستجو کنیم. اهتمام به مسئله شناخت، زمینه تدوین منطق و فراگیری آن قبل از فلسفه

و کلام را فراهم کرده است، البته اساس منطق بر این استوار است که واقعیتی وجود دارد و شناخت آن ممکن است.

گرچه منطق چیزی از خود ندارد تا جانشین علمی از علوم شود، اما در کسب معارف و نیل به حقایق از مسیر علم حصولی، ضرور است؛ منطق میزان، تفکر صحیح و ترازوی اندیشه درست است و هرگز ترازو، کارموزون را نخواهد کرد؛ علوم دیگر عهده دار تأمین کالایند و منطق عهده‌دار توزین تمامیت و سلامت آن کالا است و هر کدام رسالت خاص خود را ایفا می‌کنند، نه بیش از آن را. معرفت‌شناسی و فلسفه

در بحث جایگاه علمی معرفت‌شناسی، دو پرسش مهم مطرح است: ۱. آیا معرفت‌شناسی (عِلْمُ الْفَلَسَفَةِ) است؟ یا این دو علم از همدیگر متمایزند؟ ۲. در صورت جدایی این دو علم، کدامیک بر دیگری تقدم دارد؟ کدامیک از آن دویه دیگری نیازمند است؟ درباره پرسش نخست، پاره‌ای از تعریف‌های معرفت‌شناسی نشان می‌دهد که این دانش جزء فلسفه است اما برای یافتن پاسخ دقیق‌تر باید به مطالب ذیل توجه کرد:

چیستی فلسفه

دانشمندان مختلف گاهی فلسفه را به غایت و گاهی به فایده و برخی به روش و دسته‌ای به موضوع آن تعریف کرده‌اند. یکی از تعاریف دقیق و مشهور فلسفه (تعریف به موضوع) این است: علمی که از احکام و عوارض موجود بما هو موجود بحث می‌کند.

مراد از موجود مطلق و «موجود بما هو موجود» چیست؟ مراد حقیقت خارجی موجود مطلق است یا مفهوم آن و یا عموم موجودات؟ اگر مراد از موجود مطلق، ذات باری تعالی (حقیقت وجود مطلق) باشد، باید بسیاری از مباحث امور عامه از فلسفه خارج شود؛ در حالی که در فلسفه از حدوث و قدم عالم، اقسام وجود، وجود معلول و... بحث می‌شود. بنابراین، یا این تعریف جامع نیست و یا فلسفه محقق فعلی مانع اغیار نیست.

اگر مراد مفهوم وجود مطلق باشد، بسیاری از مسائل فلسفی متعلق به اعیان خارجی از دانش فلسفه خارج می‌شوند؛ و اگر مراد از مطلق وجود، تمام موجودات هستی باشد بسیاری از مسائل که خارج از فلسفه بررسی می‌شوند، مثل ریاضیات یا طبیعیات و سایر علوم، باید داخل فلسفه قرار گیرند. برای رفع این اشکال، قیدی به تعریف پیشگفته فلسفه افزوده شده و موضوع فلسفه «موجود بما هو موجود» قبل از آن تخصص شده است در حالی که در فلسفه، از عقل، نفس، کم و سایر موجودات مقید سخن به میان می‌آید بدون این که از تقسیمات اولیه وجود باشند.

بنابراین ملاک دیگری لازم است تا مرتبه تقسیمات مورد نظر فلسفه تعیین شود. مرحوم صدر المتألهین در الشواهد الربوبیه به این مسئله پرداخته است. او فلسفه را علمی می‌داند که از «موجود بما هو موجود» قبل از یصیر ریاضیاً او طبیعیاً» بحث می‌کند. یعنی موضوع فلسفه، وجود و تقسیمات آن است مادامی که موجود ریاضی یا طبیعی نشود و اگر موجودی، ریاضی شد، موضوع علم ریاضی است و یا اگر موجودی طبیعی شد موضوع علم طبیعیات می‌گردد.

بنابراین اگر فلسفه را مساوی با فلسفه اولی یا متافیزیک و موضوع آن را موجود مطلق، نه مطلق وجود بدانیم، می‌توانیم آن را به این صورت تعریف کنیم: علمی که از احوال موجود مطلق بحث می‌کند یا علمی که از احوال کلی وجود گفتگو می‌کند یا مجموعه قضایا و مسایلی که پیرامون موجود بما هو موجود مطرح می‌شود.

صدر المتألهین، فلسفه را به این گونه تعریف و اقسام آن را ذکر می‌کند:

«اعلم انّ الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقائق الموجود علي ماهو عليها والحكم بوجودها تحقيقاً بالبراهين لا أخذاً بالظن والتقليد، بقدر الوسع الانساني، وان شئت قلت: نظم العالم نظاماً عقلياً علي حسب الطاقة البشريّة ليحصل التشبّه بالباري تعالي... لاجرم افتنت الحكمة... الي فنين نظريّة تجرّديّة وعملياتيّة تعقلّية؛ اما النظريّة فغايتها انتقاش النفس بصورة الوجود علي نظامه بكماله وتمامه وصيرورتها عالماً عقلياً مشابهاً للعالم العيني لا في المادّة بل في صورته و رقصه و هيّاته و نقشه... واما العمليّة فثمرتها مباشرة عمل الخير لتحصيل الهيئة الاستقلالية للنفس علي البدن والهيئة الانقياديّة الانقهارية للبدن من النفس و الي هذا الفنّ اشار بقوله عليه السّلام: تخلّفوا باخلاق الله...».

تقسيم حكمت در يونان

حكماي يونان، حكمت به معنای عام رایه حكمت نظري (هست‌ها ونیست‌ها) و حكمت عملي (بايدها و نايدها) تقسيم کرده اند. حكمت نظري شامل رياضيات، طبيعيات والاهيات و حكمت عملي نیز شامل اخلاق، تدبير منزل و سياست مدن مي‌شود.

پس موضوع فلسفه به معنای خاص يعني الاهيات، موجود مطلق يا مطلق موجود است؛ البته «قبل ان يصير رياضياً او طبيعياً». به همین دلیل در فلسفه از جسم بحث مي‌شود، اما همین که جسم متحرک مطرح مي‌شود آن را به طبيعيات (حكمت سفلي) حواله مي‌کنند.

حكمت(عام)

برای فلسفه ویژگی‌هایی مطرح شده که مهم ترین آنها از این قرار است:

۱- روش اثبات مسایل فلسفي، روش تعقلی است، برخلاف علوم تجربی و علوم نقلی، ولی این روش درمنطق، خدانشناسی، روان شناسی فلسفي و بعضی از علوم دیگر مانند فلسفه اخلاق و حتی در رياضيات نیز به کارگرفته مي‌شود، بنابراین نمی‌توان آن را ویژه فلسفه اولی دانست؛

۲- فلسفه متکفل اثبات مبادی تصدیقی سایر علوم است و این یکی از وجوه نیاز سایر علوم به فلسفه مي‌باشد و از این روی، مادر علوم شناخته مي‌شود؛

۳- در فلسفه، معیاربازشناسی امور حقیقی از امور وهمی و اعتباری به دست مي‌آید و از همین روی گاهی هدف اصلی فلسفه، شناختن امور حقیقی و تمییز آنها از وهمیات و اعتباریات شمرده مي‌شود.

۴- ویژگی مفاهیم فلسفي این است که از راه حس و تجربه به دست نمی‌آیند، مانند مفاهیم علت و معلول، واجب و ممکن، مادی و مجرد؛ این مفاهیم اصطلاحاً معقولات ثانیه فلسفي نامیده مي‌شوند.

اکنون به سؤال اصلی خود باز می‌گردیم: معرفت‌شناسی جزء فلسفه است یا دانش مستقلی است؟

اگر معرفت را وجودی حکایتگر بدانیم، معرفت‌شناسی نیز مانند مباحثی همچون امور عامه، علم شناسی فلسفي، مباحث نفس، الاهیات بالمعنی الاخص، و... جزء فلسفه خواهد بود همچنان که بسیاری از نویسندگان ادعا کرده‌اند و معرفت‌شناسی را شاخه ای از فلسفه دانسته اند و به همین خاطر است که متقدمین، معرفت‌شناسی را توأم با علم شناسی فلسفي مطرح کرده‌اند، تا از علم (احکام

و عوارض آن) از هر دو حیثیت آن یعنی حیثیت هستی شناختی و حیثیت حکایتگری بحث شود، اما

گروهی دامنه فلسفه را محدودتر کرده و علاوه بر قیود سلبی گذشته قید علمی را نیز از موضوع فلسفه

سلب کرده اند و فلسفه را دانشی دانستند که از احکام «موجود بماهو موجود قبل ان يصير رياضياً او طبيعياً او علمياً»، بحث مي‌کند. بدین ترتیب مباحث مربوط به علم، از فلسفه خارج مي‌گردد؛ در نتیجه

معرفت‌شناسی، علمی منحا و مستقل از فلسفه می‌شود، همچنان که طبیعیات و ریاضیات نیز خارج از فلسفه قرار گرفت.

در صورت تفکیک فلسفه و معرفت‌شناسی کدامیک مقدم بر دیگری است؟ استاد مصباح یزدی، نیاز فلسفه به معرفت‌شناسی را نه از قبیل نیازیک علم به علم اعلی، بلکه از نوع نیاز فلسفه به منطق می‌داند؛ زیرا: اولاً قضایای مورد نیاز فلسفه قضایای بدیهی و غیرقابل انکار است و ثانیاً: نیاز به اینگونه قضایا مانند قضایای که در منطق بیان می‌شود، برای حصول علم به علم و مضاعف شدن شناخت می‌باشد، لکن این دیدگاه با دو تأمل مواجه است: نخست این که، همه مسایل شناخت‌شناسی از بدیهیات نبوده و نمی‌توان گفت فلسفه فقط بر آنها مبتنی است؛ زیرا بسیاری از مسائل نظری در معرفت‌شناسی وجود دارد که فلسفه بر آنها نیز مبتنی است. گستره معرفت، قلمرو عقل و... از مسایل غیر بدیهی‌اند و اختلاف فلاسفه با عرفا و متکلمین در بسیاری موارد به همین مسئله معرفت‌شناسانه باز می‌گردد. اختلاف مکاتب مختلف فلسفی (فلسفه اسلامی، فلسفه‌های مادی، فلسفه‌اگزیستانسیالیسم و...) به مسائل پیچیده و نظری در معرفت‌شناسی باز می‌گردد و تا در آن مسایل موضع روشنی نداشته باشیم، نمی‌توانیم یکی از این مکاتب را برگزینیم.

دوم این که: حتی علم منطق شامل بسیاری از مباحث نظری است که فلسفه مبتنی بر آنها است. استاد جوادی آملی معتقد است: حیثیت نیازمندی‌ها مختلف است، از جهتی فلسفه، محتاج معرفت‌شناسی است و از جهتی عکس آن. معرفت‌شناسی در مقام اثبات بعد از بسیاری از مسایل عقلی قرار دارد، زیرا دارای مقدمات فراوانی است که بدون آن تحصیل مسئله شناخت مشکل خواهد بود؛ ولی از نظر ثبوت بر همه آنها مقدم است؛ زیرا تا نظریه معرفت حل نشود و مقدار نیل بشر به شناخت خود و خارج از خود تعیین نگردد، هرگز طرح مسایل فلسفی و کلامی و... سودی ندارد. نخست باید اصل وجود علم اثبات و پذیرفته شود تا در معرفت‌شناسی از آن گفتگو شود؛ لذا از این حیث معرفت‌شناسی محتاج فلسفه است. ممکن است گفته شود اصل وجود علم، مسئله‌ای بدیهی است؛ این نکته صحیح است، اما مجرداً یا مادی بودن علم که بحثی فلسفی است، در معرفت‌شناسی دارای نقش حیاتی است و معرفت‌شناسی از این جهت محتاج فلسفه است. بدین ترتیب به یک معنا اکثر مباحث فلسفی، محتاج معرفت‌شناسی‌اند، لذا در مجموع معرفت‌شناسی مقدم بر فلسفه است و از نظر آموزشی نیز باید قبل از تعلیم و تعلم فلسفه به معرفت‌شناسی پرداخت. مرحوم علامه طباطبایی با مقدم داشتن مسایل معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی معرفت بر مسایل فلسفی و هستی‌شناسی، این نکته را متذکر شده‌اند که معرفت‌شناسی تأثیر بسزایی در علوم فلسفه، کلام و عرفان دارد. پس بیشتر مسایل فلسفی و هستی‌شناختی نیازمند معرفت‌شناختی‌اند؛ پس معرفت‌شناسی مقدم بر هستی‌شناسی است هرچند بخشی از مسایل معرفت‌شناسی محتاج برخی از مباحث هستی‌شناختی است.

معرفت‌شناسی و علم النفس

شناخت نفس، راهی است به سوی معرفت خداوند (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ) و برخی از براهین اثبات وجود خداوند بر مسئله نفس مبتنی است. اعتقاد به بقای نفس نیز رکن اساسی مباحث معاد است. مباحث علم النفس در فلسفه اخلاق و نظام تعلیم و تربیت، نقش اساسی داشته و اصول موضوعه علم اخلاق را مسایلی در باب نفس تشکیل می‌دهد. فیلسوفان پیش از ملا صدرا مبحث نفس را در بخش طبیعیات قرار می‌دادند؛ اما صدرالمتألهین در تقسیم فلسفه، راهی تازه برگزید و فلسفه

خوبش را در چهاربخش (امور عامه، طبیعیات، الاهیات بالمعنی الاخصّ و علم النفس) ارائه کرد و سفرچهارم کتاب اسفار را به مباحث نفس اختصاص داد.

نفس در اصطلاح فلسفی شامل نفس انسانی، حیوانی و نباتی است و مرحوم ملاصدرا نیز در اسفار همین معنای عامّ نفس را به کار می‌گیرد. در علم النفس پس از تعریف نفس واقامه برهان بر وجود آن به شئون مختلف نفس (ماهیت، تجرد، قوا، ادراکات باطنی و احکام مترتب بر هر يك از ارکان این بحث‌ها) پرداخته می‌شود. این مباحث جنبه هستی‌شناختی نفس و مسایل مربوط به این جنبه را مورد بررسی قرار می‌دهند؛ اما معرفت‌شناسی، وجودنفس و تجرد آن و وجود ادراک و تجرد آن را به عنوان اصل موضوعی پذیرفته و در شناسایی معارف حاصل‌آمده برای نفس گفتگو می‌کند. پس پاره‌ای از مباحث علم النفس به عنوان اصول موضوعه و پیش‌فرض معرفت‌شناسی تلقی می‌گردد و حیثیت حکایتگری معرفت، در معرفت‌شناسی مورد توجه قرار می‌گیرد.

معرفت‌شناسی و عرفان

از آنجایی که عرفان نظری تفسیرمشاهدات عارف است - که در سیر وسلوک عملی بدان رسیده است - هم صحت شهود عارف و هم تفسیرهای وی از شهود، نیازمند ملاک صحت و سقم است و این امر در معرفت‌شناسی مورد بحث است. به عبارتی بخشی از معرفت‌شناسی که به علم حضوری و شهود می‌پردازد و کیفیت آن را مورد بحث قرار می‌دهد و ملاک خطاپذیری آن را مطرح می‌کند، مبنای کار نقد و بررسی مشاهدات عرفانی و آن بخش که به انواع علم حصولی و ملاک صحت و خطای آن می‌پردازد، مبنای نقد و بررسی عرفان نظری قرار می‌گیرد. بنابراین وابستگی عرفان در شاخه عملی و نظری به معرفت‌شناسی کاملاً روشن است و معرفت‌شناسی می‌تواند پرسش‌های تازه و افق‌های تازه‌ای را برای رسیدن به واقع و امکان دستیابی بدان از مجموعه مطالعات عرفانی به دست آورد.

معرفت‌شناسی و فلسفه ذهن

فلسفه ذهن عمده ترین فعالیت فلسفی دوران معاصر است گرچه در دهه هفتاد تنها فلسفه زبان مطرح بود ولی از دهه هشتاد به بعد فلسفه ذهن بخش فعال فلسفه را تشکیل می‌دهد؛ فلسفه ذهن درباره پدیده‌های ذهنی و ارتباط آنها با بدن و فرایند فیزیکی بدن بحث می‌کند. تئوری فیزیکالیسم با گرایش‌های تحلیلی (کارکرد گرایي، این همانی و رفتار گرایي)، غیر تحویلی، حذفی و معمایی و تئوری آنتی فیزیکالیسم در تبیین ارتباط ذهن با بدن توسط فیلسوفانی مانند نیگل، دنیل دنت و... ارائه شده اند. مقایسه عملکرد و کارکرد ذهن با کامپیوتر نیز در فلسفه ذهن بحث می‌شود.

با این توضیحات روشن می‌شود که در فلسفه ذهن، دغدغه امکان و ارزش شناخت و کشف معیار صدق و کذب گزاره‌ها وجود ندارد. همچنان که در معرفت‌شناسی منظور می‌گردد.

علوم شناختی و معرفت‌شناسی

علوم شناختی سعی می‌کند مکانیزم‌های حاکم بر پدیده‌های شناختی را کشف کند و در واقع همان فلسفه ذهن قدیم است؛ منتها دانشمندان علوم شناختی متوجه شده‌اند افراد وقتی می‌خواهند پیرامون ذهن صحبت کنند نباید کارشان به صورت خالص فلسفی باشد؛ بلکه باید از علوم دیگری نیز استفاده کنند. علوم شناختی برخلاف سایر شاخه‌های فلسفه، از علوم تجربی مانند عصب‌شناسی، روان‌شناسی و زبان‌شناسی نیز بهره می‌گیرد و توجه به تعریف و کارکرد معرفت‌شناسی تمایز با علوم شناختی را نشان می‌دهد.

تاریخچه فلسفه معرفت

فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی از نخستین دوران‌های فلسفه، در صحنه فکر و فلسفه مطرح بوده است. این علم از عرصه‌ی یونان باستان مطرح بوده؛ اما پس از قرن هفدهم به صورت مستقل و سازمان یافته وارد عرصه تفکر شد. لایب‌نیتز و جان لاک پژوهش‌های منظمی انجام داده و معرفت‌شناسی جدا و مستقل از فلسفه پدید آمد. بارکلی و هیوم پژوهش‌های لاک را ادامه و توسعه دادند لذا تجربه‌گرایی قدرت فزون تری یافت و سپس نوبت به کانت رسید؛ کانت (متفکر مشهور عقل‌گرا) تلاش تأثیر هیوم را برقرار گرفت. او با محدود کردن ارزش ادراکات عقل نظری به علوم تجربی و ریاضی، ضربه سنگینی بر پیکره متافیزیک وارد کرد. بدین ترتیب تأثیر عینی شناخت‌شناسی بر سایر رشته‌های فلسفی و راز انحطاط فلسفه غربی آشکار شد.

اما فلاسفه اسلامی در عین ارج نهادن به روش تجربی در علوم طبیعی، همواره بر ارزش ادراکات عقلی تأکید کرده و هرگز در این اصل دچار اختلاف نشدند. با اثبات موضع عقل در فلسفه اسلامی نیاز به مسائل شناخت‌شناسی و ضرورت مستقل بودن آن پدید نیامد؛ از این روی اندیشمندان مسلمان به ذکر برخی مسایل معرفت‌شناسی در ابواب مختلف (البته با دقت و استحکام کافی) بسنده کردند؛ اما پس از بروز مکاتب مختلف فلسفی در غرب و حرکت و نفوذ آن در اندیشه‌های مسلمین، ضرورت تفکیک مباحث معرفت‌شناسی بیشتر خودنمایی کرد. بنابراین دین‌پژوهان اصیل اسلامی در عصر حاضر مباحث معرفت‌شناسی را مستقل، مبسوط، دقیق و منظم وارد عرصه تفکر اسلامی کردند. از جمله می‌توان متفکران گرانقدری مانند مرحوم علامه طباطبائی؛ شهید سید محمد باقر صدر؛ شهید مطهری (رضوان الله علیهم) و از بزرگان معاصر، استاد جوادی آملی، استاد حسن زاده آملی، استاد سبحانی، استاد مصباح یزدی، (حفظهم الله) را نام برد.

در یک تقسیم عمده تاریخچه معرفت‌شناسی به دو بخش (معرفت‌شناسی در جهان اسلام و معرفت‌شناسی در جهان غرب) تقسیم می‌شود.

در طول تاریخ تفکر اسلامی اندیشمندان و فلاسفه اسلامی به علم و معرفت و ابعاد آن اهتمام ویژه‌ای داشتند و در آثار خود این اهمیت را منعکس ساخته‌اند. این بزرگان در هر مقطعی که مباحث معرفت‌شناختی را لازم و مورد نیاز دانسته‌اند با ظرافت و دقت به طرح مباحث آن (به طور مستقل یا ضمنی و لابلای دیگر مطالب) پرداخته‌اند.

تاریخچه فلسفه معرفت در اسلام

تاریخ فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی در جهان اسلام را می‌توان به دو مقطع تقسیم کرد. در مقطع اول (کندی تا عصر علامه طباطبائی) ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی در زمینه معرفت‌شناسی، حس، عقل و وحی را سه راه رسیدن به معرفت و معرفت‌وحیانی را متقن‌ترین آنها می‌داند. وی برای عقل معارفی ضروری (اما غیر فطری) قایل است و حقیقت اشیاء را با عقل (تأهلاً) حواس) قابل درک (فهم) می‌داند. کندی توانایی عقل را در رسیدن به واقع امری مسلم می‌داند.

ابونصر محمد بن طرخان بن اوزلع فارابی (مهلّم لسانی)، نخستین فیلسوفی است که دین را در عرصه‌های گوناگونش، فلسفی کرده و اولین کسی است که منطق یونانی را کامل و منظم به جهان اسلام تقدیم کرده است. ابن سینا فهم خود از مابعدالطبیعه ارسطو را مدیون فارابی می‌داند. وی عقل را به عقل نظری و عقل عملی و عقل نظری را به مادی، بالملکه و مستفاد تقسیم می‌گنجد. مهلّم ثانی حس و عقل را دوازده دارایی ارزش شناخت دانسته و متعلق حس را جزئیات (اعم از مادی و مجرد) و متعلق عقل را درک کلیات می‌داند. درحالی که کندی، درک مادیات را با حس و درک مجردات را با عقل می‌داند. فارابی معتقد است زیربنای معرفت، بدیهیات اولیه‌اند و مانند کندی بدیهیات اولیه را، دو اصل

علیت و استحاله اجتماع نقیضین می‌داند. اومانند ارسطو مفهوم کلی را می‌پذیرد و می‌گوید: کلیات فلابال حمل بر کثیرین است.

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، در آثار خود به تعریف ادراک و معرفت پرداخته و بدان اهمیت داده است. ادراک به اعتقاد او متمثل شدن شیء است نزد مدرک که یا تمثّل حقیقت شیء است و یا تمثّل صورت آن. اوتعریف های متعدّدی از شناخت و معرفت ارائه کرده است. اقسام معرفت را پس از تقسیم فارابی به صورتی زیبا مطرح کرده و ابزار ادراک را حسّ و عقل می‌داند و معتقد است معارف کلی و معقولات مسیوق به حس اند. او در ابتدای معارف بشری بر بدیهیات اولیه (استحاله اجتماع نقیضین و علّیت) مبحث علم به نفس را می‌افزاید. نیز بحث‌های مهمّی در باب وجود ذهنی داشته و هستی‌شناسانه علم را جامع‌تر از فلاسفه پیش از خود بررسی می‌کند. او فلسفه نظری را با منطق آغاز می‌کند زیرا منطق از علوم نظری ایزاری است. در ابتدا علم را (همانند فارابی) به تصور و تصدیق تقسیم می‌کند لکنه براین اساس، منطق به دو بخش کلان تصوّرات و تصدیقات تقسیم می‌شود. نیز هر يك از تصوّر و تصدیق را به مکتسب و غیرمکتسب تقسیم می‌کند.

تمامی آثار شیخ الرئیس در بردارنده نکات معرفت‌شناسی است. اشارات کتابی است متقن که دارای مباحث معرفت‌شناسی فراوانی است. ظاهراً این آخرین اثر مکتوب شیخ الرئیس است. البته این مباحث در بخش منطقیات بیشتر است. کتاب نجاه نیز شامل سه بخش الاهیات، طبیعیات و منطق است که بخش منطق آن دارای مطالب معرفت‌شناختی بیشتری است. در کتاب تعلیقات مباحث علم حصولی و حضوری نیز مطرح شده است.

ابوحامد محمد بن محمد غزالی، در رساله المنقذ من الضلال به سرگذشت خود پرداخته و ماجرای گرفتاری در شک و کیفیّت‌رهایی خویش از آن را بیان کرده است. او در برخی کتب تأکید دارد که باید علم حقیقی و یقینی به دست آورد. علم یقینی علمی است که حقیقت معلوم را بر ما منکشف سازد، کشفی که نخست، شکی برای ما باقی نگذارد؛ و دیگر امکان خطا در آن نباشد. مراحل معرفت در نظر او حسّ، خیال، عقل و علم نبوت است و مبانی معرفت یقینی عبارتند از: اولیات، مشاهدات باطنی، محسوسات ظاهری، تجربیات و وهمیات؛ او یقین را اعمّ از یقین منطقی و یقین عقلانی دانسته، لذا برخی از آنها را خطا پذیر می‌شمارد، بدین معنی که یقین عقلانی را به ارمغان نمی‌آورند. او بدیهیات رازیربنای معرفت می‌داند. او معتقد است حس در ادراک متعلّقات خویش، محتاج عقل است و مستقل نیست و عقل نیز برای ادراک حقایق اشیاء محتاج رفع حجاب‌ها و غشاوات وهم و خیال است؛ بنابراین نیازمند نبوت (وحی) است.

ابوالولید محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد، با این که شخصیتی فلسفی است اما به مسائل معرفت‌شناختی نیز توجه داشته است. مسایلی همچون: ابزار معرفت (حس، عقل و مراتب آن)، انواع قیاس، انواع تصدیقات، مباحثی درباره علم الاهی، طبیعت فهم بشری و مبادی و راه‌های حصول معرفت از اشیاء نزد انسان در آثار او مورد عنایت است. نفس و ادراک آن، حس و ادراکات حسی و وظایف عقل، نیز مورد توجه و بررسی ابن رشد قرار گرفته است.

شهاب الدین یحیی سهرودی در مقطعی ظهور کرد که فلسفه درحاشیه و گرایش‌ها بیشتر عرفانی بود. او بادرک این معنا، مکتب جدیدی برای پاسخگویی به پرسش‌های عصر خود بنا کرد و علی‌رغم عمر اندک، آثار و برکات بسیاری برجای نهاد. مهم‌ترین اثر وی مجموعه مصنّفات است که دیدگاه‌های سهرودی را می‌توان از آن به دست آورد. شیخ اشراق بر حس و عقل تأکید دارد؛ اما بیشتر از همه بر شهود تأکید دارد. او حس را به حس ظاهری و باطنی تقسیم می‌کند. وی مبحث تقسیم علم بر حصولی و حضوری را بیش از دیگران پرورش و توسعه داد. علم به نفس، علم به احساسات نفس، علم به علّت

هستی‌بخش و حتی علم معلول را از مصادیق علم حضوری برشمرد. ابداع نظام فلسفی جدید به دست ملاًصدرا و تنظیم و ترتیب دادن به آن نظام، توسط علامه طباطبایی، مرهون اهتمام سهروردی به مبحث علم حضوری است. سهروردی به معقولات اولی و ثانیه نیز توجه داشت. او معتقد بود برای داشتن یک نظام فلسفی باید زهد و اشراق را با روش عقلی تلفیق کرد و برای انتقال شهودات باطنی به دیگران باید از روش عقلانی استفاده کرده و آن را در یک نظام عقلانی عرضه کرد.

فخر رازی، در تمام آثارش به نکات معرفت‌شناسی توجه کرده است. ابزار معرفت، حس باطن، عقل و مراتب عقل، راه‌های جلوگیری از خطای حس به کمک عقل، راه جلوگیری از خطای عقل به کمک بدیهیات، بدیهیات اولیه به عنوان منشأ معارف، تصورات بدیهی، تصدیقات بدیهی و... در آثار فخر رازی به صورت جامع بحث و بررسی شده است. او گاهی عنوان مستقلاً برای مباحث معرفت‌شناسی اختصاص داده است. ذهن و هوش فوق‌العاده قوی او باعث ایراد اشکالات فراوان به علوم بوده است.

محي الدين بن عربي (شيخ اكبر)، این شخصیت بزرگ گرچه عارف بوده و آثارش مهم‌ترین منابع عرفان اسلامی به شمار می‌رود، لکن به نکات معرفتی نیز عنایت داشته و می‌توان از آثار وی مباحثی همچون راه‌های معرفت، فطرت، عقل، کشف و مشاهده و علم الهی را مورد مطالعه و استفاده قرار داد.

خواجه نصیرالدین طوسی، بیش از سیصد اثر دارد؛ او بحث انواع ادراکات، احساس، خیال، عقل، وهم، تقسیم حس به ظاهر و باطن، خطای حس و راه جلوگیری از آن با عقل، بدیهیات، معقول ثانی منطقی و فلسفی، فطریات و... را در آثار خود بررسی کرده است. تجرید المنطق، اساس الاقتباس، تلخیص المحصل و شرح اشارات ابن سینا کتبی است که نکات معرفت‌شناسی فراوانی دربردارند. او همچنین در تجرید الاعتقاد که کتابی کلامی است به دو جنبه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی علم پرداخته است.

ملاًصدرا، فیلسوفی جامع‌تر از متفکران پیش از خود بوده است. در مباحث و آثار متعلق به او موضوعات معرفت‌شناسی به طور عمیق و گاه به صورت فصل مستقل و گاه به صورت اثر مستقل مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. وی تعریف ادراک، اقسام ادراک، ابزار ادراک، ضرورت وجود بدیهیات، انواع بدیهیات، انواع محسوسات، انواع معقولات، درجات یقین و... را به طور دقیق مطرح کرده است. او با تسلط کامل بر دو مکتب اشراق و مشاء، حکمت متعالیه را بنا نهاد. او به پیروی از شیخ اشراق، علم را بر دو قسم حصولی و حضوری تقسیم می‌کند. علم حضوری شامل علم علت مجرد به معلول خود و علم معلول مجرد به علت می‌شود. او ادراک را نوعی حرکت از قوه به فعل و صعود مرتبه وجودی به مرتبه بالاتر برای عالم می‌داند.

پس از ملاًصدرا، شارحان وی نیز، مانند حاج ملاًهادی سبزواری، ملاًعلی نوری و دیگران، در آثار خود به بحث‌های معرفت‌شناسی پرداختند. این حکیم بزرگوار در پیروی از ملاًصدرا در کتاب شرح منظومه خود، مجموعه رسائل، اسرار الحکم و حاشیه‌های اسفار، مباحث عمیق معرفت‌شناسی دارد و مباحث مطابقت بدیهیات با واقع را به صورت ویژه مورد توجه قرار داده است.

در مقطع اول ملاحظه می‌شود که متفکران مسلمان مباحث معرفت‌شناسی را یا به طور کلی منی و یا پراکنده و گاه به صورت مستقل و مسئله محور، بررسی و پی‌گیری کرده‌اند.

در مقطع دوم (عصر علامه طباطبایی و حکمت نو صدرايي)، معرفت‌شناسی رشد و توسعه چشمگیری یافت و کاملاً مستقل و بانظم بیشتری در آثار بزرگان پی‌گیری شد. تعریف معرفت، اقسام معرفت (تصورات، تصدیقات، علم حضوری که به نظر ایشان مرجع همه علوم است، علم حصولی، ویژگی‌های هر کدام از اقسام یاد شده و...) امکان معرفت، ابزار معرفت، ارزش معرفت، مراحل معرفت و در آثار علمای معاصر و به ویژه علامه طباطبایی مورد بررسی است؛ علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش

رتالیسم، در بدایة الحکمة و نهاية الحکمة، المیزان و حاشیه‌های خود بر اسفار این مطالب را بیان کرده است.

پس از علامه، شهید مطهری با جدیت و دقت خاص، مباحث یادشده را پی‌گیری کرده و در کتب مستقلی همچون مسئله شناخت، وحی و نبوت، فطرت، پاورقی‌های خود بر اصول فلسفه و روش رتالیسم و شرح مبسوط منظومه به آنها پرداخت. او در پرداختن به مباحث معرفت‌شناسی در عصر خود سرآمد بود. پس از شهید مطهری نیز همین امر از طرف بزرگانی همچون شهید سید محمد باقر صدر در کتاب فلسفتنا و الاسس المنطقية للاستقراء، مورد توجه قرار گرفت. از بزرگان معاصر استاد مصباح یزدی در کتاب آموزش فلسفه، ده درس رابه معرفت‌شناسی اختصاص داده و با توجه به نظرات برخی متفکران غربی مانند کانت، جان لاک، هیوم و ... افکار مکاتبی مانند پوزیتیویسم، آمپریسم و ... را نقد و بررسی کرده‌اند؛ همچنین با استفاده از میراث گذشتگان و فلسفه اسلامی وارد این عرصه شده و به مباحث معرفت‌شناختی اخلاق و حقوق نیز پرداخته‌اند.

مرحوم علامه محمد تقی جعفری در شرح نهج‌البلاغه (نیمی از جلد ششم، تمامی جلد هفتم و نیمی از جلد هشتم) و نیز در کتاب شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن به مسایل معرفت‌شناسی پرداخته‌اند. استاد سبحانی نیز در کتاب نظریة المعرفة و شناخت در فلسفه اسلامی، مسایل معرفت‌شناسی را تبیین کرده است. استاد جواد آملی نیز در کتاب معرفت‌شناسی در قرآن به طور مستوفی مباحث معرفت‌شناسی را مطرح کرده‌اند، در این کتاب بحث‌هایی پیرامون هستی‌شناسی علم نیز به میان آمده است. همچنین مباحث تجرد ادراک و وجود ذهنی (گرچه در این علم به عنوان مبنا به کار می‌رود) به صورت گسترده ذکر شده است.

فلسفه معرفت اسلامی از نظر ساختار دو مرحله را پشت سر گذاشته است؛ در مرحله نخست حرکت این دانش، مسئله محور و موضوع محور بوده است و مسایلی از قبیل مطابقت، اقسام معرفت، ارزش معرفت، امکان معرفت، و بحث خطا در آن مطرح بوده است.

در مرحله دوم، حرکتی دانش محوری خود گرفته و به نظام سازی رسیده است؛ در این مرحله به افقی بالاتر از مسئله محوری ارتقاء یافته و به علم منسجم و منظمی تبدیل شده است.

ویژگی دیگر فلسفه معرفت اسلامی در سیر تاریخی خود، این است که مباحث این علم ارتباط جدی با هستی‌شناسی علم داشته است؛ از جمله: مسئله تجرد علم و کارکرد علم حضوری که به صورت کاملاً جدی و کارگشا در فلسفه معرفت اسلامی ایفای نقش کرده است که همین امر مقابله و مبارزه با شکاکیت را در پی داشته است.

از نکات دیگر بالندگی فلسفه معرفت در پرتو مقابله و درگیری با رویکردهای ایده‌آلیستی مانند نسبی‌گرایی در مباحث امکان معرفت و همچنین مواجهه با مکاتب فلسفی غربی مانند پوزیتیویسم و نومیالیسم و ... می‌باشد. در این مواجهه است که بنیان‌های محکم فلسفه معرفت اسلامی به کمک مبانی هستی‌شناختی، ظهور یافته و با ترکیب و انسجامی مستحکم، با تمامی شبهات مقابله می‌کند. نکته قابل توجه دیگر این است که این دانش در پرتو علم اصول و تعامل با آن، به مرحله بالایی از تکامل رسیده است.

گذشته از نکات پیشگفته، باید بدین مطلب نیز توجه داشت که فلسفه معرفت نوصدرایی ابتکارات و نوآوری‌های مهمی داشته که مختص معرفت‌شناسان نوصدرایی از جمله شهید صدر و شهید مطهری است؛ مانند این که بحث استقراء به طور کامل و مستوفی وارد علم فلسفه معرفت شد و به طرز دقیقی بررسی و پرورش داده شد. همچنین ورود مباحثی مانند معرفت‌شناسی اخلاق و معرفت‌شناسی عرفان در این علم از ویژگی‌های فلسفه معرفت نوصدرایی است.

در نهایت فلسفه معرفت به صورت نظام یافته ای درآمد که علم محورانه حرکت می کند.

تاریخچه فلسفه معرفت در غرب

بایک نظرمی توان گفت تاریخ فلسفه غرب، تاریخ فلسفه معرفت و معرفت شناسی غرب است؛ زیرا توجه به این مسائل جنبه غالب را در تفکرات مغرب زمین داشته و هم اکنون نیز این روند، روبه رشد و توسعه است.

فلاسفه مقطع اول (حدود قرن ششم قبل از میلاد تا عصر سوفسطائیان) به معرفت شناسی در فصل یاکتاب مستقلی نپرداخته اند، اما پیش فرض های ناگفته معرفت شناختی لابلائی آراء و آثار آنان وجود دارد و به همین مقدار بسنده شده است؛ و بیشتر مباحث مربوط به هستی شناسی، اما مبتنی بر اصول معرفت شناسی است.

این مقطع خود به سه مرحله قابل تقسیم است. مرحله اول: پس از سوفسطائیان، سقراط، افلاطون و ارسطو؛ مرحله دوم

این مرحله که به دوران هلنیزم مشهور است به نام دوران فترت بین دو دوره یونان باستان و قرون وسطی نامیده شده است. در این دوره هشت قرنه، مکاتب کلیون، رواقیون و اپیکوریان ظهور کردند. در مرحله سوم یعنی اواخر قرن چهارم، شکاکیت جدیدی نضج می یابد و به همین سبب، دوباره فیلسوفانی در برابر شکاکان ظهور کرده و در صدد پاسخگویی به آنان برآمدند. این، مرحله سوم از مقطع دوم تاریخ معرفت شناسی در غرب است. در این دوره نو افلاطونیان و نو ارسطویان ظهور کرده و با استفاده از فلسفه افلاطون و ارسطو به شکاکان جدید پاسخ گفتند. در مقطع سوم (رنسانس تا قرن بیستم) کتاب مستقل و جامع و کاملی به حوزه معرفت شناسی اختصاص نیافته؛ اما در فصول مستقلی، ملایم ایل معرفت شناسی مورد بحث قرار می گیرد. و یا کتبی در فصل خاص و به صورت تک نگاره وارد عرصه می شود؛ این دوره با فرانسیس بیکن آغاز می شود و تا قرن بیستم ادامه دارد و در آن بحث های مهم معرفت شناسی شکل می گیرد. در مقطع چهارم (قرن بیستم به بعد) یعنی عصر حاضر در جهان غرب کتب متعددی در این علم با گرایش ها و مبانی مختلفی وارد عرصه فکر و معرفت شده است. عنوان این علم در حال حاضر (Theory of knowledge یا Epistemology) است و مکاتب مختلف از جمله مدرنیسم، پست مدرنیسم و نسبی گرایی جدید معرفتی در این زمینه حضور جدی دارند؛ بسیاری از مباحث جاری در عرصه های کلامی و فلسفه دین از جمله علم و دین، عقل و دین و... بر پایه اصول معرفت شناسی نهاده شده اند.

مقایسه تاریخچه معرفت شناسی در جهان اسلام و غرب

معرفت شناسی در جهان اسلام دارای دو مقطع است؛ این دو مقطع شبیه به مقطع سوم و چهارم تاریخچه آن در غرب می باشد. یعنی از همان ابتدا فصول یا رساله های مستقلی به این علم اختصاص داده شده بود.

نکته دیگر این که در غرب (چه در یونان باستان و چه دوران معاصر)، شکاکان و نسبی گرایان سبب توجه و اهمیت دادن فیلسوفان به معرفت شناسی بودند؛ اما در جهان اسلام چنین نبوده است. متکلمان، منطقیین و فلاسفه اسلامی به صورت مستقل متوجه نیاز مباحث به مسائل معرفت شناسی نبوده اند. در جهان غرب سوفسطائیان و شکاکان، انگیزه طرح مسائل معرفت شناسی از سوی سقراط و ارسطو بوده اند و در طول هشت قرن (مرحله سوم از مقطع دوم) این مباحث به حاشیه رانده شد و بعدها با ظهور شکاکیت جدید، دوباره انگیزه طرح و پی گیری این مسائل به وجود آمد. در دنیای معاصر نیز پست مدرن ها و نسبی گرایان مدرن انگیزه طرح مجدد معرفت شناسی شده اند؛ اما در دنیای اسلام پرداختن به این مسایل با انگیزه وجود شکاکان در زمان های مختلف صورت نگرفته بلکه اندیشمندان

اسلامی درمباحث فلسفی و علمی، خود را محتاج قواعد و قوانینی در رابطه باصیانت فکر از خطا درماده می‌دیدند و مسایل آن را مورد دقت قرار می‌دادند.

ساختار فلسفه معرفت نزد حکمای اسلامی

مباحث فلسفه معرفت و معرفت‌شناسی همواره جزء دغدغه‌های بشری به شمار می‌رفته که بشر از گذشته به دنبال آن بوده و به کمک آن درصدد کشف حقایقی بر می‌آمد. بحث معرفت یکی از غامض‌ترین مباحث عملی به شمار می‌رود. بزرگان اندیشه بشری نیز از این صعوبت سخن گفته‌اند؛ از جمله صدرالمتألهین در حکمت متعالیه خود چنین می‌نگارد:

«انّ مسألة كون النفس عاقلة لصور الاشياء المعقولة من اغمض المسائل الحكمية التي لم ينقح لأحد من علماء الاسلام الي يومنا هذا».

ما در این نوشتار درصدد معرفی اجمالی از ساختار دانش معرفت‌شناسی هستیم؛ ولی لازم به ذکر است که در این ساختار، دانش شناخت‌شناسی لحاظ شده و به مباحث هستی‌شناسی علم پرداخته نشده است. نکته قابل توجه دیگر این که در این ساختار به دیدگاه علماء و فلاسفه اسلام یا حکماء مغرب زمین به تنهایی اکتفا نشده، بلکه هر دو نظرگاه با نگرش ابداعی مورد توجه و عنایت است.

هر دانشی به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌ها که درباره یک حقیقت عینی یا ذهنی بحث می‌کند، دارای روش، نظام و ترتیب مسایل است که ضرورت دارد این مسایل به صورت منطقی و انتظام یافته چیده شوند تا آن علم، در مسیر کسب نتایج و رسیدن به مطلوب سریع تر حرکت کند.

معرفت‌شناسی نیز به عنوان یک علم، موضوع، روش، مسایل و غایتی دارد که ترتیب صحیح آنها بر استحکام و دقت آن افزوده و شخص فراگیر با شناسایی آنها دیدگاه صحیح‌تری نسبت به معرفت‌شناسی پیدا می‌کند.

چنانکه گذشت، در مسیر تاریخی فلسفه، مسایل معرفت‌شناسی گاهی ضمنی، گاهی به صورت تک‌نگاره‌ای یا فصل مجزا و گاهی نیز در یک اثر مستقل مورد بررسی قرار گرفته است.

در مقطع دوم تاریخچه این علم در جهان اسلام، آثار معرفت‌شناسی مستقلی از سوی حکمای اسلامی عرضه شده که برخی از آنها تنهاتعدادی از مسایل معرفت‌شناسی و برخی بیشتر آن مسایل را مورد توجه قرار داده‌اند. اما آنچه به نظر می‌رسد این است که تاکنون ساختار و مجموعه ارکان تشکیل دهنده معرفت‌شناسی به صورت مجموع و کامل ترتیب داده نشده است. البته این خود می‌تواند یک یا چند اثر مستقل و مفصل رابه خود اختصاص دهد که در حوصله این مجموعه نخواهد گنجید؛ لکن لازم است قبل از آغاز بحث در مسایل معرفت‌شناسی، ساختار این علم و سرفصل‌های عمده آن به صورت اجمالی مطرح شود و سپس با سابقه ذهنی لازم درباره سازمان و ساختار معرفت‌شناسی، مسایل آن را مورد بررسی قرار دهیم.

بنابراین که در مقطع دوم از تاریخ معرفت‌شناسی در اسلام آثار مستقل و نسبتاً مفصّلی وجود دارد، اشاره‌ای گذرا به تعدادی از این آثار و ملاحظه ترتیب ارائه شده از مسایل در آنها خالی از لطف نخواهد بود.

مرحوم علامه طباطبایی با اینکه در بخشی از دو کتاب «بداية الحكمة» و «نهاية الحكمة» بخشی را به مباحث وجودذهنی اختصاص داده و در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم مباحث دقیقی در زمینه معرفت‌شناسی ارائه کرده‌اند. ترتیب مسایل معرفت‌شناسی موجود در این کتاب چنین است: علم وادراك (کیفیت، چیستی و بخشی از انواع ادراك) در مقاله سوم، جلد اول؛ علم و معلوم (ارزش معلومات)، حقیقت و چیستی آن و طرح ورد نظریات مکاتب مادی و... در مقاله چهارم، جلد اول؛ ادراکات اعتباری (بخشی از مسئله اقسام معرفت) در مقاله ششم جلد دوم.

شهید مطهری نیز در میان آثار خود در بخش پایانی جلد سوم شرح مبسوط منظومه، بحث شناخت و ابعاد مختلفی از آن را بررسی کرده‌اند؛ همچنین کتاب «مسئله شناخت» اثری مستقل در این زمینه است. ایشان در این اثر، از مسئله امکان شناخت شروع کرده و در مسیر اثبات آن به شک، انواع آن و شکاکیت پرداخته و پاسخ‌های دقیقی به برخی نقاط انحرافی ارائه کرده‌اند، مسئله دوم در این کتاب ابزارهای شناخت، مسئله سوم منابع شناخت، مسئله چهارم مراحل و درجات شناخت است. پس از آن مباحث **بِقائه** اخه‌های فرعی مباحث نظیر شناخت حسّی (از مباحث انواع شناخت) و سپس یکی از مسیرهای رسیدن به شناخت (شناخت آیه‌ای) پرداخته‌اند. در ادامه نیز مباحثی از قبیل شناخت حقیقی، تعریف حقیقت و... مطرح شده است.

از بزرگان معاصر، استاد جواد آملی در میان آثار خود، دواثر را به مسائل معرفت‌شناسی اختصاص داده‌اند: کتاب معرفت‌شناسی در قرآن و اثر دیگر، شریعت در آینه معرفت.

اثر نخست صرفاً از نوع آثاری نیست که تحت عنوان اپیستمولوژی شکل گیرد، بلکه در آن کوشش شده تا امکان‌ات و زمینه‌هایی که در تعالیم قرآنی و حکمت و عرفان اسلامی برای گفت و گو یا مواجهه با مباحث معرفت‌شناسی جدید وجود دارد، به فعلیت رسانده شود. ایشان در مقدمه ویرایش دوم این کتاب (که با چاپ نخست آن تفاوت‌هایی دارد) که مقدمه مفصّلی ذکر کرده‌اند که در آن پیشینه این مباحث در تاریخ کلام، فلسفه و عرفان اسلامی، برخی تأملات فلسفی دقیق خود پیرامون پاره‌ای مسایل غامض معرفتی که در طول تاریخ اندیشه اسلامی مطرح بوده است را، عنوان کرده‌اند. ترتیب مسایل در فصل‌های این اثر بدین ترتیب است: اول: ارکان و مبانی شناخت؛ دوم: معیار معرفت؛ سوم: معرفت شهودی و معرفت مفهومی؛ چهارم: معرفت عقلی و میزان منطقی؛ پنجم: مصادره‌ها، اصل‌های موضوعی و معرفت‌های مبتنی بر فرض؛ ششم: ثبات قضایای یقینی و دگرگونی تاریخی علم؛ هفتم: طرح مسئله معرفت در آیات قرآن؛ هشتم: طرح دعاوی منکران معرفت در قرآن؛ نهم: شرایط و موانع معرفت از نگاه قرآن؛ دهم: معرفت و ایمان؛ یازدهم: ابزارها و راه‌های معرفت؛ دوازدهم: تقسیم درم‌تعلق معرفت؛ سیزدهم: مراحل معرفت؛ چهاردهم: دگرگونی و اعتلای معرفت.

در کتاب شریعت در آینه معرفت، بخش دوم (ثبات و تغییر معرفت دینی) همراه با مسائل مربوط به معرفت‌شناسی است، از جمله، موارد استعمال علم و معرفت، معرفت و معرفت‌شناسی، مراتب معرفت، هستی‌شناسی معرفت، معرفت‌شناسی و مبادی آن و...؛ و در ادامه، شکاکیت و نسبیت مورد بررسی و نقدهای مفصّل قرار گرفته‌اند.

استاد سبحانی نیز دو اثر، در زمینه این دانش منتشر ساخته‌اند که شناخت در فلسفه اسلامی و نظریه المعرفة، نام دارند ایشان در اثر نخست، ابتدا تعریف شناخت (اولین مسئله معرفت‌شناسی) را مطرح کرده و سپس به مسئله ارزش معلومات پرداخته و به دنبال آن مکتب انکار یا شک را مطرح و نقد کرده‌اند. مسئله بعدی مطرح شده در این اثر، ابزار شناخت است که در آن حس، عقل و دل مورد نظر قرار دارند. مسایل بعدی، مراحل شناخت، ملاک شناخت و در نهایت معیار استواری شناخت، می‌باشند.

کتاب «نظریه المعرفة» به عنوان درآمدی بر علم و فلسفه و الاهیات، پاسخی نوبه پرسش‌های جدید معرفت‌شناختی است که به زبان عربی تدوین شده است. این اثر در یک مقدمه، دوازده فصل و یک خاتمه ترتیب داده شده است؛ مقدمه آن به اهمیت نظریه شناخت و ارتباط و حاجتمندی معارف بشری پرداخته و آن را سنگ بنای همه معارف معرفتی می‌کند.

فصل اول این کتاب به ذکر تعاریف متکلمان و فیلسوفان در باب علم و شناخت و نقدهای آنان پرداخته است. فصل دوم، اقسام معرفت (تصور، تصدیق، علم ضروری، علم اکتسابی، علم الهی، علم بشری، و علم حیوانی و...) را بررسی می‌کند.

فصل سوم، به ارزش شناخت اختصاص داده شده و فصل چهارم، ادوات معرفت و ارزش معرفت شناختی آنان را بررسی می‌کند، مراحل معرفت فصل پنجم، ملاک حقیقت و معیار تمییز حقایق از اوهام در فصل ششم و هفتم، حدود و گستره معرفت در فصل هشتم و تجرد معرفت (بحث هستی‌شناسانه) و رابطه معرفت با مقولات عشر در فصل نهم و دهم بحث شده است. فصل یازدهم این کتاب به شرایط و موانع معرفت اختصاص دارد و آخرین فصل کتاب به مسئله مهمی در فلسفه اخلاق یعنی رابطه هست و باید» و حکمت نظری با عملی مربوط است و با طرح سه نظریه افراطی، تفریطی و اعتدالی، از نظریه اخیر دفاع می‌کند و تأثیر حکمت نظری بر حکمت عملی را به نحو مقتضی، می‌پذیرد.

استاد مصباح یزدی نیز در کتاب آموزش فلسفه، پس از طرح مسایل مقدماتی، درس یازدهم تا بیستم را به معرفت‌شناسی اختصاص داده‌اند. مسایل مطرح شده از معرفت‌شناسی در این درس‌ها بدین ترتیب است: درس یازدهم شامل: اهمیت معرفت‌شناسی، تاریخچه آن، شناخت در فلسفه اسلامی و تعریف شناخت شناسی است. درس دوازدهم: کیفیت نیاز فلسفه به شناخت شناسی، امکان شناخت (از مسایل اساسی معرفت‌شناسی)، بررسی ادعای شك گرایان و ردّ شبهه شك گرایان، درس سیزدهم: اقسام شناخت (تقسیم علم به حضوری و حصولی و ویژگی علم حضوری و مراتب آن)؛ درس چهاردهم: ادامه بحث اقسام شناخت و مختص به علم حصولی و اقسام آن؛ درس پانزدهم: اقسام مفاهیم کلی (از مباحث اقسام معرفت) شامل اقسام مقولات و ویژگی هر قسم از آن، مفاهیم اعتباری، اخلاقی و حقوقی؛ درس شانزدهم: حس گرایان و نقد مکتب پوزیتیویسم؛ درس هفدهم: نقش عقل و حس؛ درس هیجدهم: ادامه مباحث درس هفدهم و نقش عقل و حس در تصدیقات؛ درس نوزدهم: ارزش شناخت (از مسایل مهم معرفت‌شناسی) و بالاخره درس بیستم: ارزشیابی قضایای اخلاقی و حقوقی و ویژگی‌های این شناخت‌ها، ملاک صدق و کذب آنها و... که مجموع این ده درس، بخش دوم کتاب را تشکیل داده و به عنوان زمینه‌ای ضرور برای ورود به مباحث هستی‌شناسی قرار داده شده است. اکنون پس از ملاحظه روش‌ها و ترتیب مسایل در این آثار، ساختار پیشنهادی معرفت‌شناسی را به شرح ذیل بیان می‌کنیم.

نظریه برگزیده ساختار فلسفه معرفت

با توجه به تتبع فراوان و رویکرد تاریخی نسبت به منابع فلسفی و کلامی و منطقی و با دقت عقلی نسبت به بایسته‌های فلسفه معرفت که اعم از معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی معرفت است، ساختار فلسفه معرفت به شرح ذیل اعلام می‌گردد.

۱- کلیات فلسفه معرفت

- تعریف و تعیین حدود فلسفه معرفت؛

- موضوع فلسفه معرفت؛

- مسایل فلسفه معرفت

- هدف، اهمیت و کارکرد فلسفه معرفت؛

- نسبت فلسفه معرفت با سایر بحث‌های فلسفی و دانش‌های همگون همچون هستی‌شناسی معرفت

- رویکردهای مختلف نسبت به معرفت (جامعه‌شناسانه، روان‌شناسانه، فمینیستی، زیست‌شناسانه، فلسفه اخلاقی، فلسفه عرفانی و...)؛ این رویکردها در بخش‌های دیگر ساختار معرفت‌شناسی ما متناظر امکان معرفت و مکاتب و رویکردهای مختلف معرفت‌شناسی نیز قابل طرح است؛

تاریخچه فلسفه معرفت؛

ساختار فلسفه معرفت.

۲- تحلیل معرفت

الف: چیستی معرفت و وجود ذهنی

آیا معرفت عبارت است از مطلق آگاهی یا حصول صورت اشیاء در ذهن یا شناخت یعنی باور صادق موجه؟
قدماي مانوعاً تعريف اول راپذيرفته‌اند؛ اما طی سال های اخیر افراد بسیاری تلاش کرده‌اند تا شرط لازم
و کافي معرفت يك شخص به يك حکم (گزاره) را بیان کنند. این تلاش‌ها غالباً چنان هستند که آنها را
می‌توان مشابه شکل زیر بیان کرد:

S می‌داند که p اگر و تنها اگر

۱. p صادق باشد

۲. p باور داشته باشد که p

۳. S توجیهی دارد که باور داشته باشد که p .

ب: دیدگاه‌ها

۱- دیدگاه‌ها ي متفکران غربي و اسلامي پيرامون تعريف معرفت؛

۲- دیدگاه برگزیده.

۳- تفاوت معرفت با وجود ذهنی

ج: کاربردهای معرفت

(حضور، حصولی، مهارت و هر مشترک لفظی دیگر) و بیان مراد برگزیده از معرفت در مبحث
معرفت پژوهی.

د- تئوری‌های معنا

۱- ارجاع (مرجعی یا مصداقی)

۲- تمثیلی (جان لاگ)

۳- رفتارگرایانه؛

۴- تصویری معنا؛

۵- کاربردی معنا؛

۶- پراگماتیسم؛

۷- نظریه هیوم؛

۸ نظریه فرگه

۹- نظریه برگزیده.

هـ: ارتباط و تفاوت علم با ایمان، جهل، باور، عشق، حقیقت، خطا، تخیل، یقین و سایر احوال نفسانی
برای نمونه، آیا برای تحصیل ایمان، وجود علم ضرورت دارد یعنی علم مقدمه ایمان است یا نه؟ آیا ایمان
با علم حصولی پدید می‌آید یا با علم حضور؟ آیا جهل مرکب از سنخ علم است؟ آیا باور، جزء علم به
شمار می‌رود؟ آیا عشق، تحصیل شناخت را آسان می‌کند یا دشوار؟
شایان ذکر است، برخی از مفاهیم پیشگفته و احوال نفسانی مانند حقیقت و خطا، تخیل و یقین و... در
اقسام و ارزش معرفت تبیین می‌گردند.

۳- انواع (اقسام) معرفت

علم به لحاظ‌های مختلف تقسیم‌های متعدد پیدا کرده است؛ در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

الف - تقسیم علم به لحاظ قوای ادراکی به معرفت حسی، معرفت عقلي و معرفت شهودي؛

ب - علم به لحاظ متعلق (ما یُعَلَّم و ما یُعْمَل) به علم نظري و علم عملي تقسیم می‌شود و تفکیک علم
عملي از تکنولوژی و صنعت؛ این تقسیم در معرفت‌شناسی اخلاق بیان می‌شود.

ج - به لحاظ متعلق (کلیت و جزئیت)، به علم کلی، علم جزئی و علم شخصی تقسیم می‌شود.

د - به لحاظ وجود و ماهیت یا مفهوم معلوم: علم حضوری و علم حصولی؛

ه - به لحاظ تقدم و تأخر از تجربه: علم پسین و علم پیشین؛ این تقسیم بندی از زمان لایبنتز مطرح شده است؛

و - تقسیم علم به لحاظ شیء فی نفسه و شیء ظهوری، به علم بودی و علم نمودی؛ این تقسیم بندی از زمان کانت در معرفت‌شناسی وارد شد؛

ز - علم به لحاظ نسبت محمول با موضوع تقسیم شده است به علم تحلیلی و علم ترکیبی. این تقسیم نیز از ابداعات کانت بشمار می‌رود؛

ح - علم به لحاظ بدهت و عدم بدهت متعلق، یا علم بدیهی است یا علم نظری؛

ط - به لحاظ همراهی علم با یقین و غیر یقین، علم به علم یقینی، علم ظنی و علم احتمالی تقسیم می‌شود؛

ی - علم به لحاظ فاعل شناخت، تقسیم می‌شود به علم بشری و علم غیر بشری و در علم غیر بشری، چگونگی علم خداوند، علم ملائکه و علم حیوانات مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛

ک - به لحاظ مادرزادی بودن علم و لوح سفید بودن نفس: علم فطری و به تبع علم استذکاری و علم اکتسابی، در اینجا جان لاک، ابن سینا، ابن باجه، ابن طفیل، فارابی، ابن رشد مطالب ارزشمندی دارند؛

ل - به لحاظ طبیعی و غیر طبیعی: علم وحیانی، الهام، علوم فراروان شناختی، لدنی و غیره؛
م - به لحاظ دنیا و آخرت: علم این جهانی و علم آن جهانی.

ن - به لحاظ انواع یقین، شهید صدر یقین رابه سه نوع یقین منطقی یا ریاضی، یقین ذاتی و یقین موضوعی تقسیم است.

۴- امکان معرفت و محدودیت آن

اولین مسئله در این باب این است که آیا آدمیان تمایل طبیعی ذاتی به تحصیل علم دارند؟ آیا تمایل آنها از روی نیازمندی و ناچاری است و جنبه طریقت دارد یا موضوعیت؟ اگر جواب مثبت یا منفی باشد باید به دومین مسئله پرداخت، که آیا تحصیل معرفت - چه تصور و چه تصدیق - امکان پذیر است یا نه؟ در این باب باید به بحث شکاکیت و اقسام آن به شک جهانی و شک منطقه‌ای و همچنین شک دستوری غزالی و دکارت و شک قرارگاهی پرداخته شود. مبحث نقادیت کانت و جزمیت فیلسوفان جزم‌گرا و همچنین قابل انتقال بودن علوم در این قسمت قابل طرح است. این بحث شامل این عناوین است: ۱- رئالیسم در دو شاخه: رئالیسم ساده (خام) و رئالیسم انتقادی (پیچیده) ۲- ایده‌آلیسم که به مکاتب ذیل تقسیم می‌شود: شکاکیت معرفتی، اخلاقی و... شکاکیت کلاسیک مدرن و روش دکارت و...؛ نسبی‌گرایی معرفتی (اطلاعات نسبیّت و منظور ما از نسبیّت در بحث حاضر) و (اقسام نسبیّت)؛ کثرت‌گرایی معرفتی و اقسام آن، شامل گرایش‌های مختلف کثرت‌گرایی معرفتی؛ کثرت‌گرایی هستی‌شناختی و... .

۵- ارکان معرفت

هر نظام معرفتی از سه رکن: علم، عالم و معلوم تحقق می‌یابد؛ در این بخش مسائل ذیل ارزیابی می‌شود.

الف: آیا علم مجرد است یا مادی؟

ب: آیا علم با عالم و معلوم اتحاد دارد؟ این مسئله از زمان فرفوربوس مطرح بوده و ملاصدرا در اسفار به اثبات آن پرداخته است؛

ج: تفاوت علم با وجود ذهنی؛

د: انواع ادراك: البتّه این مسئله به جهت اهمّیت و تفصیلش بخش مستقلّی را به خود اختصاص داده است؛

هـ: انواع قوه‌های ادراکی؛ این مسئله نیز در علم النفس بحث می‌شود؛
و: انواع معلوم؛ در بحث انواع علم گاه علم را به لحاظ معلوم تقسیم می‌کنند، لذا انواع معلوم نیز در آن بخش مطرح می‌شود؛

ز: آیا علم عرضی است یا جوهر و اگر عرضی است از کدام نوع آن به شمار می‌رود؟
بسیاری از این پرسش‌ها در هستی‌شناسی علم ملاحظه می‌شوند.

□ منابع معرفت

دوم بحث منابع و ابزار شناخت با هم قرابت و نزدیکی داشته، ولی با هم متفاوت‌اند. در بحث به شکل فنّی، باید گفت: پس از این که ثابت شد انسان در ابتدای تولّد هیچ شناختی ندارد ولی امکان به دست آوردن شناخت را دارد، قهراً این سؤال مطرح می‌شود که: انسان از کجا و چه منبعی و چه منشأی و با چه ابزاریا ابزارهایی، شناخت ممکن را کسب می‌کند؟ منابعی که برای شناخت ذکر شده است عبارتند از: طبیعت، یعنی عالم جسمانی و مادّی، عقل، دل، و متون مقدّس دینی؛ به نظر نگارنده منابع شناخت عبارتند از طبیعت، ماوراء طبیعت و متون دینی و غیر دینی. به عبارت دیگر عالم طبیعت، عالم مثال، عالم مجردات تام و عالم عقول و... منابع معرفت می‌باشند که هر کدام ابزاری مناسب خود را می‌طلبند.

افلاطون، طبیعت را منبع شناخت نمی‌داند؛ زیرا انسان از طریق حواس با طبیعت ارتباط برقرار می‌کند و حواس شناخت جزئی عطا می‌کنند و از نظر وی شناخت جزئی، حقیقت نیست.

۷- ابزار معرفت

در این بخش پس از بیان وجود منابع معرفت، این پرسش مطرح می‌شود که با چه ابزاری می‌توان از منابع معرفت بهره‌برداری کرد. بنابراین در این مبحث از حس، خیال، وهم، عقل و دل به عنوان ابزارهای شناخت یاد شده است و مسایل ذیل در باب آنها طرح می‌شود:

الف- آیا حس می‌تواند شناخت کلی و یقینی ارائه کند؛ در اینجا نظرات مختلف علماء در باب استقراء مانند دیدگاه بوعلی، فرانسیس بیکن، جان استوارت میل، کارل پوپر و شهید صدر باید طرح شود؛
ب- آیا عقل می‌تواند به نتایج یقینی و مطابق با واقع برسد؟ نقش و کارکرد عقل در فرایند کسب یا تحصیل معرفت چیست؟ در این مسئله نیز نقد عقل نظری کانت و شبّهات حس گرایان راجع به عقل باید مطرح شود؛

ج - آیا ادراکات خیالی می‌تواند با واقع تطابق پیدا کند یا همیشه مخالف با واقع هستند؟؛

د - آیا دل یا قلب، شناخت‌های کلی به شخص عاقل می‌دهد تا قابل انتقال به دیگران باشد؟

۸- مبادی و ریشه‌های اصلی معرفت

آیا زیربنایی برای علوم، (به نام بدیهیات) وجود دارد یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است، انواع بدیهیات تصویری و تصدیقی کدامند؟

آیا بدیهیات به عنوان مقدمات قیاس یا استقراء قرار می‌گیرند، یا به عنوان صغری و کبری از آنها استفاده می‌شود؟ البتّه در نوشته‌های معرفت‌شناسان اروپایی به جای عنوان بدیهیات، از اصطلاح مستقیم و واضح استفاده می‌کنند.

آیا علم فطری داریم یا همه علوم اکتسابی‌اند و باید به نظریه «لوح سفید» جان لاک گروید؛ در اینجا بالطبع علم استذکاری افلاطون نیز مورد بحث قرار می‌گیرد.

این‌گونه مباحث را می‌توان در مسئله ارزش شناخت ادغام کرد.

۹- ارزش و معیار معرفت

آیا شناخت حقیقی وجود دارد؟ معیار صواب و خطا در مقام ثبوت و اثبات کدام است؟ در این بخش نظریه‌های مختلف درباره حقیقت شناخت مطرح می‌شود. جایگاه بحث نفس الامر نیز در این بحث است. آزمون پذیري علوم اخلاقي، حقوقي و هنر چگونه ممکن است؟ عناوين عمده این بحث عبارتند از: [۱] تئوری‌های صدق (انسجام گرایی، عملگرایی، مطابقت، نسبیت، کاهش گرایی) [۲]. تئوری‌های توجیه (معنای توجیه، مراتب توجیه، درون گروي و برون گروي، مبنا گروي «تقریرها، دلایل و اشکال‌ها»، انسجام گروي و عمل گروي).

۱۰- منشأ پیدایش و کثرت معرفت

الف) تصوّرات (دیدگاه‌های مختلف، دیدگاه مختار و...)

ب) تصدیقات (دیدگاه‌های مختلف، دیدگاه مختار و...).

۱۱- مراحل و درجات معرفت

آیا تصوّر مقدم است یا تصدیق؟ آیا شناخت حسی بر شناخت عقلی تقدم دارد؟ مراحل شناخت تجربی چیست؟ مراحل تحقق شناخت عقل کدام است؟

۱۲- شرایط و موانع معرفت

هر کدام از ابزارها و قوای ادراکی می‌توانند شرائط و موانعی داشته باشند. برای مثال بعضی از اندیشمندان، تقوای الهی، تطهیر دل و حسنات و فضایل اخلاقی را از شرائط شناخت و محبت دنیا، زنگار دل و ردائل اخلاقی را از موانع آن شمرده‌اند.

۱۳- قلمرو و گستره معرفت

آیا اموری وجود دارد که تعلّق علم بشری به آنها ممکن نباشد؟ برای مثال عرفا ادعا می‌کنند که مجال است علم حصولی به حق تعالی تعلّق گیرد؛ یا «هیوم» منکر، علم به نفس، علت و جوهر است. عده‌ای منکر احوال نفسانی شده‌اند، قلمرو و محدوده شناخت عقلی و شناخت حسی کجاست به عبارت دیگر آیا خدا، امر دانستنی است یا نادانستنی؟ کسانی همچون اسپنسر تعلّق علم به خدا را مجال می‌دانست؛ آیا جوهر، علت، امور مادی، امور نامحدود، نفس، احوال نفسانی، اشیاء فی نفسه قابل شناختند؟ هیوم در شناخت نفس، والتر کافمن در شناخت احوال نفسانی تردید داشتند که آیا علم به گذشته و آینده امکان دارد یا نه.

۱۴- رویکردهای فلسفه معرفت

در این بخش به بستر تاریخی مکاتب مختلفی چون حس‌گرایی و انواع آن مانند پوزیتیویسم منطقی و نیز عقل‌گرایی، اصالت تسمیه، پراگماتیسم، نسبیت، آن هم انواع نسبیت مانند نسبیت کانت، نسبیت فنومنولوژیستها، نسبیت تکاملی و نسبیت ذهنی، شکاکیت و انواع قدیم و جدید آن، ایده‌آلیسم فلسفی، فیزیکی و فیزیولوژیکی، جزم‌گرایان و سایر مکاتب شناخت‌شناسی مانند معرفت‌شناسی فمینیستی، معرفت‌شناسی زیست‌شناسانه و، معرفت‌شناسی اخلاق، معرفت‌شناسی عرفان و... پرداخته می‌شود. البته در این بخش پیشنهاد می‌شود که مباحث به ترتیب تاریخی مورد ارزیابی قرار گیرد. نگارنده در این اثر امکان و فرصت بررسی تمام مسایل پیشگفته را ندارد؛ اما به مهم‌ترین آنها پرداخته می‌شود و برخی دیگر در ضمن مسایل معرفت‌شناسی بیان می‌گردد، مثلاً شکاکیت و نسبی‌گرایی و جزم‌گرایی در امکان معرفت بسط و شرح پیدا می‌کنند.